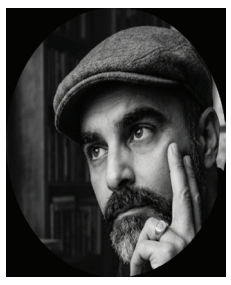
کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره: ۹۲۹ | پنجشنبه ۳۰ مهر ۱۴۰۵ _ ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

تـأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دمکراتیک و فـدرال



ناسیونالیسم بیش از آنکه سیاست تصاحب دولـت باشد، سیاست ظهور سوژه است؛ و استقلال یعنی انتقال مرجع تعیین معنا از دیگری به خود. میان دو گزاره «من آن نیستم که تو می‌گویی» و «من خود تعیین می‌کنم که چه هستم»، فاصله‌ای تاریخی و بنیادین است: اولی شورش ابژه و دومی ولادت سوژه‌ای خودبنیاد است. رادیکال‌ترین صورت آزادی برای کـورد، صرفا رهایی سرزمینی نیست، بلکه گسست از وضعیت ابژگی و امکان تأسیس هستی خویشتن است؛ جایی که دیگری دیگر نتواند مرزهای اندیشه، هویت و امکانن بودن ما را پیشاپیش تعیین کند.

صفحه ۵

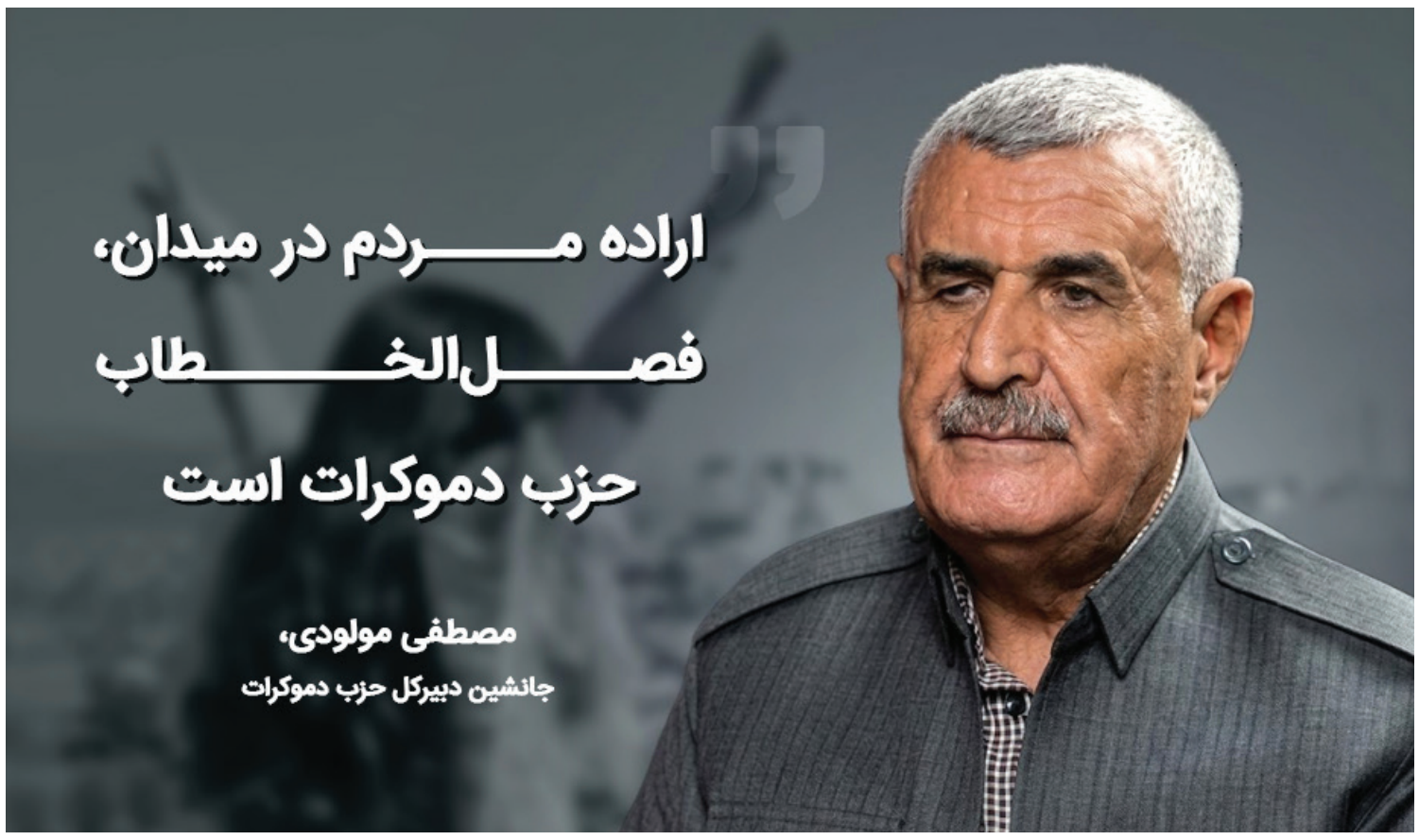


قدرت صرفا در پارلمان، ارتش یا اقتصاد اعمال نمی‌شود، بلکه عمیقا در زبان جاری است؛ زیرا تثبیت تعریف غالب یک مفهوم، در اختیار گرفتن قدرت سیاسی است. برای ملل تحت ستم، تسلیم در برابر ترمینولوژی فریبنده مرکزگرایان، پیش‌درآمد شکست در حاکمیت است؛ زیرا تقلیل «ملت» به «قوم»، حقوق بنیادین سیاسی را سلب می‌کند. کسی که زبان نبرد را ببازد، پیش از آغاز گفتگو بازی را واگذار کرده است؛ چرا که فراتر از موازنه سخت‌افزاری، هر جریانی که امروز کلمات را نام‌گذاری کند، فردا قوانین نظم سیاسی آینده را خواهد نوشت.

صفحه ۷

مصطفی مولودی، جانشین دبیرکل حزب دموکرات کوردستان ایران:

اراده مردم در میدان، فصل‌الخطاب حزب دموکرات است



خالد عزیزی:

در حال حاضر زمینه‌ای برای مذاکره با جمهوری اسلامی نمی‌بینم

خالد عزیزی، سخنگوی حزب دموکرات کوردستان ایران، در گفت‌وگو با تلویزیون «رووداو» اعلام کرد که در شرایط کنونی زمینه‌ای برای مذاکره با جمهوری اسلامی نمی‌بیند، اما چنانچه تهران رسما خواهان گفت‌وگو شود، این حزب آماده پاسخگویی به آن خواهد بود.

عزیزی با اشاره به اوضاع داخلی ایران، بحران‌های منطقه‌ای و نامشخص بودن کانون اصلی تصمیم‌گیری در تهران، تصریح کرد که در وضعیت فعلی بستر مناسبی برای آغاز مذاکرات وجود ندارد. وی یادآور شد که در تهران هر بار فردی سخنی می‌گوید و اکنون نزدیک به یک سال است که در رابطه با آمریکا و اسرائیل، در نوسان میان بحران، جنگ و صلح به سر می‌برند؛ بنابراین زمینه مساعدی برای گفت‌وگو دیده نمی‌شود.

با این حال افزود: «اگر جمهوری اسلامی خود رسما از حزب دموکرات درخواست کند و بگوید خواهان گفت‌وگو با شما هستیم، حزب دموکرات کوردستان ایران آماده است به این درخواست پاسخ دهد؛ پس از آن، روند و سرانجام مذاکرات به مجموعه‌ای از فاکتورها و شرایط سیاسی و فنی وابسته خواهد بود.»

سخنگوی حزب دموکرات با تأکید بر موضع اصولی این حزب افزود: «حزب دموکرات از دیرباز همواره بر این باور بوده و از راه‌حل مسالمت‌آمیز، گفت‌وگو و مذاکره استقبال کرده است و این رویکرد به‌مثابه یک اصل اساسی در تمامی مقاطع تاریخ حزب پابرجا بوده است.» وی به گفت‌وگوهای پیشین پس از انقلاب ۵۷ و همچنین آخرین دور از مذاکرات رسمی در نروژ اشاره کرد که از سوی یک نهاد صلح و با نظارت وزارت امور خارجه این کشور با حضور دو جریان دموکرات و دو جریان کومله برگزار شد، هرچند در نهایت به نتیجه‌ای نینجامید.

عزیزی در پاسخ به سؤالی درباره موضع «ائتلاف احزاب کوردستان ایران» در قبال مذاکره گفت که این موضوع تاکنون در ائتلاف مطرح نشده است، اما چنانچه درخواستی از سوی جمهوری اسلامی دریافت شود، حزب دموکرات قطعا آن را با احزاب هم‌پیمان در میان خواهد گذاشت.

سخنگوی حزب دموکرات در پایان، در پاسخ به سؤالی درباره استقلال این حزب در تصمیم‌گیری و اینکه آیا تصمیمی مستقل گرفته می‌شود یا طرفی خارج از حزب تصمیم‌گیرنده است، تصریح کرد: «رهبری حزب دموکرات تصمیم‌گیرنده است.»

غیاب «هیئت حاکمه» در ایران؛ کالبدشکافی یک شبه‌سیستم بحران‌ساز

✍️حسن شیخانی

یکی از مباحث دیرپا در فضای سیاسی ایران، منازعه بی‌پایان بر سر قدرت در درون ساختار جمهوری اسلامی است. این شکاف‌ها به‌ویژه در برهه‌هایی که بخشی از نهادهای شبه‌انتخابی در ید اختیار جریان موسوم به «اصلاح‌طلب» قرار داشت، در کانون توجه رسانه‌ها و تحلیل‌های سیاسی قرار می‌گرفت. با این حال، ناظران همواره با تردید به این تقابل‌ها نگریسته‌اند؛ گروهی آن را «جنگ زرگری» و سناریوی نمایشی «هسته سخت قدرت» برای مدیریت کم‌هزینه‌تر جامعه قلمداد کرده‌اند. در این برداشت رگه‌هایی از واقعیت به چشم می‌خورد؛ زیرا جناح‌های حکومتی در قبال حقوق بنیادین جامعه و مشخصا در انکار حقوق ملت‌های تحت ستم ایران، همداستان و شوونیست هستند و هر دو در خدمت بازتولید هژمونی مرکزگرا عمل می‌کنند.

اما تقلیل این شکاف‌ها به یک نمایش صحنه‌آرایی‌شده، خطایی تحلیلی است. نزاع درون حاکمیت بر سر سهم، قدرت و منافع کاملا واقعی است و فراتر از آن، ریشه‌ای جامعه‌شناختی و تاریخی دارد. این اصطکاک‌ها در واقع بازتاب ناهمگونی‌های فرهنگی و سیاسی درون جامعه و انتقال تشتت و بی‌ثباتی لایه‌های زیرین به درون ساختار قدرت است.

از منظر اندیشه سیاسی، بنیاد هر جامعه مدنی بر «قرارداد اجتماعی» استوار است؛ سازوکاری که در آن شهروندان بر سر شیوه اداره جامعه به اجماعی پایدار دست می‌یابند و اراده همگانی در ساختار حکمرانی تبلور می‌پذیرد. از دل چنین روندی است که «هیئت حاکمه» (Ruling Elite) شکل می‌گیرد؛ طبقه‌ای از نخبگان قدرت که برآمده از سازوکاری قانونمند و مبتنی بر وفاق‌اند، ترجمان مطالبات کلان جامعه به شمار می‌روند و میان خود نیز بر سر اصول راهبردی کشورداری به تفاهمی بنیادین رسیده‌اند.

تراژدی ساختار سیاسی ایران درست در همین نقطه آشکار می‌شود: سازوکار دست‌یابی به قدرت نه برآمده از قرارداد اجتماعی، بلکه حاصل چنگ‌اندازی قهرآمیز اقلیتی انحصارطلب و حذف نظام‌مند اکثریت جامعه است. مناسبات این حاکمیت با مردم نه بر قاعده‌ای مدنی، بلکه طبق آموزه توماس هابز، بر منطق «وضعیت طبیعی» و خوی درنده‌خویی حاکم بر آن استوار است؛ قدرتی همواره در کمین که هر مطالبه‌ای را تهدیدی امنیتی می‌انگارد و به خشن‌ترین شیوه سرکوب می‌کند.

ادامه در صفحه‌ی ۲

از این ملی‌گرایی تا آن ملی‌گرایی ◆ غالب حبیبی (۳)

ایران برابر؛ پی‌ریزی قراردادی نوین برای همزیستی، آزادی و عدالت ◆ ابراهیم محمدپور (۸)

تجزیه‌طلبی؛ حربه‌ای ساختگی یا هراسی خودخواسته؟ ◆ برادوست (۹)

قانون بر کاغذ، در واقعیت مرده؛ زنده‌باد نافرمانی مدنی ◆ حمید محسنی (۱۰)

کوردستان
• شماره: ۹۲۹
۳۰ مهر ۱۴۰۵- ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

تروریست شمایید، دنیا شما را می‌شناسد!

(پاسخی کوتاه به ادعاها و فرافکنی‌های سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در اربیل)



اظهارات فرامرز اسدی، سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در اربیل، در گفت‌وگو با هیوا جمال در شبکه تلویزیونی «روورداو» که روز پنجشنبه ۱۶ مهرماه (۸ اکتبر) پخش شد، بار دیگر ماهیت خصمانه و دیرینه سیاست حاکمان تهران علیه حزب دموکرات کوردستان ایران و دیگر جریان‌های سیاسی کوردستان را بر همگان آشکار ساخت؛ سیاستی که نه بر به رسمیت شناختن مشروعیت مبارزات سیاسی و حقوق دموکراتیک و ملی ملت کورد در ایران، بلکه بر انکار هویت، امنیتی‌سازی مسئله کورد و تکیه بر ابزار زور و ارعاب استوار است.

اسدی با ادعای واهی اینکه مقرهای احزاب سیاسی کورد کانون طراحی اقدام علیه ایران است، این احزاب را به همسویی با آمریکا و اسرائیل متهم کرده و حتی ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران را برآمده از فشار و مداخلات خارجی خوانده است. این دست اتهامات، بازتولید همان سیاست تاریخی انکار و تحریف حقوق و آزادی‌های بنیادین ملت کورد است؛ مطالباتی که طی یک سده گذشته از سوی استبداد پهلوی و جمهوری اسلامی، تنها با سرکوب، گلوله و اعدام پاسخ داده شده است. در نقطه مقابل، شکل‌گیری ائتلاف احزاب و نیروهای سیاسی، تصمیمی اصیل، مستقل و ملی برای همگرایی و اتحاد عمل در مسیر تحقق آرمان‌های عادلانه مردم کوردستان در سرزمین تاریخی خود بوده و ادعاهای بی‌اساس سرکنسول رژیم هیچ پیوندی با حقیقت این اراده مشترک ندارد.

سرکنسول رژیم در این مصاحبه با تروریست نامیدن حزب دموکرات، خواستار استرداد کادرهای آن از طریق پلیس بین‌الملل (اینترپل) شده است. در وهله نخست، بر جامعه جهانی کاملا روشن است که تروریست کیست و قربانی ترور کدام سو ایستاده است. تروریسم دولتی، شلیک به مخالفان سیاسی در پایتخت‌های اروپایی، قتل‌های زنجیره‌ای و سازمان‌یافته دگراندیشان در داخل، بمباران و موشک‌باران اردوگاه‌ها و مقرهای احزاب کورد، و تسلیح و تأمین مالی گروه‌های شبه‌نظامی در خاورمیانه و سراسر جهان، کارنامه‌ای است که اجماع جهانی را علیه تهران شکل داده است؛ از همین رو، جامعه بین‌الملل امروز رژیم ایران را به‌عنوان پدرخوانده و مروج اصلی تروریسم دولتی در جهان می‌شناسد. این حقیقت در احکام دادگاه‌های معتبر بین‌المللی نیز به اثبات رسیده و ساختار سیاسی، نهادهای امنیتی، سپاه پاسداران و سران رژیم صراحتا در جایگاه محکومان ردیف اول قرار گرفته‌اند.

افزون بر این، تلاش برای استرداد اعضای احزاب سیاسی کوردستان ایران از طریق پلیس بین‌الملل، بی‌اعتنایی آشکار به موازین حقوق بین‌الملل، نقض کنوانسیون‌های پناهندگی و زیر پا گذاشتن اصل بنیادین «منع استرداد اجباری» است. بهره‌برداری ابزاری از سازوکارهای حقوقی و پلیسی بین‌المللی علیه مخالفان سیاسی، تلاشی رسوا برای سرپوش گذاشتن بر بن‌بست سیاسی حاکمیت و تنزل دادن یک جنبش آزادی‌خواهانه به پرونده‌ای امنیتی است.

در پاسخ به این فرافکنی‌ها، اسدی باید از خود و رژیم متبوعش بپرسد که اگر جمهوری اسلامی به‌راستی در پی ثبات و امنیت منطقه است، با چه منطقی تداوم حملات نظامی به خاک اقلیم کوردستان را توجیه می‌کند؟ بنا بر آمارهای موثق، از آغاز منازعه نظامی اخیر میان آمریکا و ایران، رژیم حاکم بر تهران بیش از ۱۲۰۰ نوبت اقلیم کوردستان را هدف حملات موشکی و پهپادی قرار داده است. سرکنسول رژیم در همین مصاحبه نیز ابایی از تهدید به ادامه این تجاوزات ندارد و می‌کوشد آتش‌افروزی‌های تهران را با توجیهات موهوم امنیتی، دفاع از خود بنامد. این در حالی است که حملات موشکی و پهپادی ایران به عراق، تجاوز به حاکمیت ملی این کشور، اخلال در امنیت اقلیم کوردستان و تهدیدی آشکار برای جان غیرنظامیان است. امنیت هرگز با تهدید، قلدری و موشک‌پراکنی حاصل نمی‌شود؛ بلکه شرط نخست آن، احترام به حقوق بنیادین ملت‌های تحت ستم ایران در داخل، تمکین به استقلال همسایگان و توقف سیاست‌های توسعه‌طلبانه و مداخله‌جویانه در منطقه است.

سرکنسول رژیم در بخشی دیگر از این مصاحبه، با کمال وقاحت دخالت جمهوری اسلامی در ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو را انکار می‌کند؛ اما تحریف و پرده‌پوشی اسدی هرگز قادر نخواهد بود این پرونده خونین را از حافظه تاریخی ملت کورد پاک کند. پرونده‌های ترور دکتر قاسملو در سال ۱۹۸۹ در وین و ترور دکتر صادق شرفکندی در سال ۱۹۹۲ در برلین، همراه با رأی تاریخی دادگاه میکونوس در سال ۱۹۹۷، اسناد و شواهد انکارناپذیری هستند که نقش بالاترین مقامات جمهوری اسلامی را به عنوان آمران تروریسم دولتی اثبات کرده‌اند.

کارنامه نیم‌قرن گذشته گواه این حقیقت است که حزب دموکرات کوردستان ایران و رهبران آن همواره پرچمدار مبارزه و در عین حال قربانی اصلی تروریسم هدفمند جمهوری اسلامی بوده‌اند. سرکوب سیستماتیک مردم کوردستان، بازداشت و اعدام فعالان سیاسی و مدنی و تلاش مذبوحانه برای خفه کردن هر ندای دادخواهی، سرفصل‌های سیاست همیشگی حاکمان تهران در قبال کوردستان بوده است.

آنچه جمهوری اسلامی باید بداند و بیش از هر کس به آن آگاه است، این است که جنبش حق‌طلبانه و تاریخی ملت کورد در ایران با ترور، سرکوب، ارعاب و موشک‌باران هرگز از حرکت بازنخواهد ایستاد. سرانجام روزی فرا خواهد رسید که رژیم باید در برابر دادگاه تاریخ، پاسخگوی دهه‌ها جنایت، تروریسم دولتی و سرکوب علیه جنبش رهایی‌بخش کوردستان و سایر آزادی‌خواهان ایران باشد؛ و سرنوشت حکومتی که بقای خود را با ترور، جنگ‌افروزی و به گروگان گرفتن امنیت منطقه پیوند زده، چیزی جز سرنگونی و فروپاشی محتوم نخواهد بود.

حزب دموکرات کوردستان ایران

۱۷ مهر ۱۴۰۵ خورشیدی
۹ اکتبر ۲۰۲۶ میلادی

ادامه سر مقاله

غیاب «هیئت حاکمه» در ایران؛ کالبدشکافی یک شبه‌سیستم بحران‌ساز



حسن شیخانی

... بر این بنیاد، در ایران با ساختاری روبه‌روییم که از دو مؤلفه بنیادین یک «هیئت حاکمه» راستین بی‌بهره است:

نخست، فقدان مشروعیت و اجماع اجتماعی: این ساختار قدرت، صرفا اقلیتی ناچیز را نمایندگی می‌کند. نمایش‌ها و راه‌پیمایی‌های شبانه‌ای که از آغاز «جنگ چهل‌روزه» به‌طور فرمایشی در میادین شهرها به راه می‌افتد، تقلاهایی تصنعی برای سرپا نگاه داشتن کالبدی نحیف و رو به احتضار است؛ سیستمی فرسوده که پایگاه اجتماعی‌اش تنها به حلقه‌ای رانتی و به‌شدت محدود فروکاسته شده است.

دوم، فقدان اجماع و وفاق درونی: هیئت حاکمه راستین زمانی معنا می‌یابد که نخبگان حاکم دست‌کم میان خود بر سر نقشه‌راه اداره کشور، توسعه و سیاست خارجی به درک و تفاهمی پایدار رسیده باشند. در ایران اما این توافق بنیادین یکسره غایب است. منازعات فرسایشی بر سر نحوه تعامل با جهان، تصمیم‌گیری‌های متناقض اقتصادی و سردرگمی مفرط در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی، همگی ریشه در این واقعیت دارند که حکمرانان در خلوت خویش نیز نمی‌دانند کشور را به کدامین سو می‌برند. آنان اگرچه انحصار قدرت را در کف دارند، اما به‌غایت متشتت و سرگردان‌اند؛ به تعبیر هابز، گرگ‌هایی هستند که از یک‌سو بر پیکر جامعه چنگ و دندان نشان می‌دهند و از سوی دیگر یکدیگر را می‌درند.



فروپاشی ویرانگر اقتصاد ایران، پیامد مستقیم همین هرج‌ومرج ساختاری است. تجویزهای سلیقه‌ای، غیرعلمی و رانتی برای مهار بحران‌ها نشان می‌دهد که نه با کارگزارانی عقلانی، بلکه با کارتل‌هایی مافیایی روبه‌روییم که بر سر تصاحب و غارت منابع کشور، پنجه در صورت یکدیگر افکنده‌اند. عمق نفوذ امنیتی اسرائیل در تاروپود دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم نیز دقیقا ریشه در همین شکاف‌ها و تسویه‌حساب‌های درون‌گروهی قدرت دارد.

از این رو، آنچه امروز بر ایران مسلط است نه یک «سیستم»، بلکه یک «شبه‌سیستم» و شبکه‌ای از الیگارشی‌های مافیایی است. تنها فصل مشترک این باندهای متخاصم، هنگامه خیزش‌های مردمی است؛ بزنگاهی که صرفا برای تضمین بقای خویش به هم می‌پیوندند و به روی توده‌ها آتش می‌گشایند، و به محض فروکش کردن موج اعتراضات، بار دیگر گریبان یکدیگر را می‌درند.

از همین روست که به‌ویژه در کوردستان، در بزنگاه بحران‌ها، بلایای طبیعی و رخدادهای جمعی، تشکل‌های مدنی و خودجوش مردمی امور را سامان می‌بخشند، گویی اساسا دولتی در کار نیست. این واقعیت عریان، تجسم‌بخش مفهوم «بی‌دولتی» در ایران معاصر است؛ یعنی غیاب حاکمیتی پاسخگو، متکی به اراده عمومی و برآمده از رأی آزاد شهروندان.

جمهوری اسلامی ساختاری تک‌بعدی است که حتی در بازنمایی هویت ایدئولوژیک ادعایی خود نیز درمی‌ماند، چه رسد به بازتاب جغرافیای کثیرالمله ایران که در آن ملت‌های کورد، ترک، عرب، بلوچ و دیگر هویت‌ها یکسره سرکوب و به حاشیه رانده شده‌اند. بحران‌ها لاینحل می‌مانند، چرا که هیچ سازوکاری برای بازتولید عقلانیت حکمرانی وجود ندارد؛ بلکه در غیاب افق مشترک، روزبه‌روز بر عمق ابربحران‌ها افزوده می‌شود.

امروز اما در سراسر ایران، رویدادی امیدبخش و تاریخی رقم خورده است: پدیداری «اجماع سلبی فراگیر». جامعه به پیمانی نانوشته و همگانی دست یافته تا نقطه پایانی بر زیست این شبه‌سیستم توتالیتر بگذارد. تداوم حیات چنین ساختاری نه برخاسته از انسجام درونی یا اقتدار واقعی، بلکه صرفا محصول خشونت عریان ماشین سرکوب از یک‌سو، و نارسایی در همگرایی جبهه گسترده مخالفان از سوی دیگر است؛ ساختاری میان‌تهی و بی‌ریشه که در برابر خیزش سازمان‌یافته جامعه، گزیری جز فروپاشی نخواهد داشت.

***

کوردستان
• شماره: ۹۲۹
۳۰ مهر ۱۴۰۵- ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

از این ملی‌گرایی تا آن ملی‌گرایی



غالب حبیبی



آنچه امروز تحت عنوان ملی‌گرایی از سوی جریان‌های مرکزگرا ترویج می‌شود، نه یک هویت فراگیر، بلکه تحمیل المان‌های هویتی یک جامعه خاص به کام خود و به نام دیگران است. احساس تعلق به حاکمیت زمانی شکل می‌گیرد که میل به ملی بودن، برخاسته از هویت، زیست جمعی و اراده خود ملل ساکن ایران باشد، نه برآمده از مهندسی دستوری و یکسان‌سازی قهری حکومت‌ها.

نقطه آغاز طرح مباحث سیاسی، به‌ویژه در چارچوب آینده‌ی حاکمیت و ساختار دولت در ایران، حول مفهوم و ایده‌ی «ملت» شکل می‌گیرد. به‌عبارتی، حدود و تعلقات این پدیده‌ی نوین باید به‌گونه‌ای ترسیم شود تا تعیین سرنوشت ملت‌ها، امری ارادی و برآمده از خواست خود آنان باشد. با این حال، هدف این مقاله نه پرداختن صرف به مفهوم تئوریک ملت، بلکه تبیین و ارزیابی نظرگاه صاحب‌نظران و، به‌طور دقیق‌تر، مجموعه‌ی جریان‌های سیاسی متعلق به ملل ساکن در ایران ـ با تأکید بر حزب دموکرات کوردستان ایران ـ است؛ تا روشن سازد که درک و خوانش آنان از مفاهیم «ملی» و «ملی‌گرایی» در تعارض با گروه‌ها و طیف‌های مرکزنشین چگونه پدیدار می‌شود.

اشاره

از زمانی که احتمال سرنگونی جمهوری اسلامی و شکل‌گیری نظم نوین سیاسی در ایران بیش از هر زمان دیگری به واقعیت نزدیک‌تر شده است، رادیکالیزه‌شدن نظریات سیاسی خود را در دوگانگی‌ای نمایان می‌سازد که می‌توان آن را معضل آشنای «دولت ـ ملت» تلقی نمود. این دوگانه‌انگاری، هم ذاتی دولت مدرن و هم برآمده از تاریخ سیاسی ایران در چندین دهه‌ی گذشته است. دفترچه‌ها، سندها، نامه‌های سرگشاده، شوراها و... جملگی، علی‌رغم تلنگر واقعیت کنونی ایران و اذعان به ناکارآمدی نظام‌های گذشته، کماکان از «نظامی ملی!» سخن به میان می‌آورند که گویی نه از تاک نشان است و نه از تاک‌نشان.

این‌گونه گروه‌ها و جریان‌ها، به‌زعم خود، بازآرایی نظم سیاسی جدید را با محرز و مسلم انگاشتن اصل «یک ملت ـ یک دولت» توجیه کرده و زیر لوای ثبات و اجتناب از هرج‌ومرج، تداوم نظم کنونی را پی می‌گیرند. دفترچه‌ی اضطرار رضا پهلوی از «اصل تداوم قوانین»، «برنامه‌ریزی حاکمیتی» و «نقشه‌ی راه نهادی» می‌گوید. آن‌سوتر، گفتمان نوگرایی ابراهیم روشندل، ضمن اشاره به «چندپارگی مرکز قدرت»، «کیفیت آمادگی پیش از لحظه‌ی فروپاشی» را تعیین‌کننده‌ی سرنوشت یک ملت قلمداد می‌کند. سازمان جبهه ملی ایران در خارج از کشور، در پیشگفتار خود، عنوان «بزرگ و تاریخی» را برای ملت ایران و خدشه‌ناپذیری «تمامیت ارضی ایران» به‌کار برده و در نامه‌ای سرگشاده، مفهوم ناروشن «مردم کرد ایران و انحصار نیروی مسلح» را پیش می‌کشد. برخی جریان‌ها نیز با منشی لیبرال‌گونه، حق و حقوق ملل ساکن ایران را با واژگانی همچون «حق تعیین سرنوشت جامعه‌ی متکثر»، «مشارکت مؤثر و نمایندگی عادلانه‌ی تمامی جوامع» و «حقوق اقلیت‌ها و مردمان بومی» به محاق برده‌اند.

این‌گونه سیاست‌ورزی و سیاست‌گذاری از سوی گروه‌هایی تولید و اشاعه می‌گردد که ملت ایران را پیش‌فرض فرضیه‌های خویش قرار داده‌اند و گروه‌ها و جریان‌های مقابل را با این استاندارد محک زده و آنان را در قالب‌های «قومی و قوم‌گرا» یا «محلی و بومی» دسته‌بندی می‌کنند.

ایرانیت

برخلاف بسیاری از واژگان فارسی که ریشه‌ی معرب دارند، اصطلاح «ملی» هیچ‌گونه سنخیتی با مفهوم National نداشته و ساخته‌وپرداخته‌ی دستور زبان فارسی است؛ آن‌چنان‌که صفات بارشده‌ای نظیر بانک ملی، کفش ملی، اینترنت ملی، سرود ملی و... نامفهوم می‌نمایند. باری، پیش‌تر عنوان گردید که کلمات ملت و ملی مفاهیم نوین هستند و در کمتر از دو قرن اخیر وارد ترمینولوژی سیاسی ایرانیان شده‌اند؛ اما سخن و موضوع اصلی بر سر روال و منوال شکل‌گیری دولت در ایران است تا بتوان، علاوه بر سازگاری با عرف دنیای مدرن، ملی‌گرایی منطبق با واقعیت سیاسی و تاریخی ایران را به منصه‌ی ظهور رساند.

اینکه جریان‌های موسوم به مرکزگرا ـ نه لزوما فارس‌ها ـ درصدد القای این ذهنیت هستند که ملی‌گرایی یعنی صفات و تعلقاتی که از مرکز معطوف به پیرامون است، نادرست است. دلیل آن این است که ملت ایران قدمت چندانی ندارد و ایران از پنج ملت اصلی شامل ترک‌ها، کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و فارس‌ها تشکیل شده است که زبان، فرهنگ، تاریخ و، از آن مهم‌تر، جغرافیای مختص به خود را دارند. پس، آنچه تحت عنوان ملی‌گرایی از سوی هویت‌پردازان تبلیغ می‌گردد، تنها و تنها المان‌های ملی‌گرایی جامعه‌ای خاص است که به نام ملل دیگر و به کام این ملت خاص ترویج می‌شود. حتی اگر هم از منظر آزمون و خطا به قضیه‌ی اینتگراسیون (بخوانید آسیمیلاسیون) بنگریم، متوجه می‌شویم که در این سال‌های متمادی، علی‌رغم برنامه‌ها و پروژه‌های کلان و مهندسی‌شده‌ی دولت‌ها تحت لوای سازندگی، اصلاحات، اعتدال و...، این دولت‌ها موفق به ارائه‌ی مدل مورد حمایت اکثریت مردم نشده و هر بار با شکست مواجه شده‌اند.

ایرانیان ملی‌گرا

الگوی مدنظر ملت‌های ساکن جغرافیای ایران ـ که با مختصات و مشخصات سیاسی هر یک از آن‌ها همخوانی و انطباق دارد ـ بر تجمیع المان‌های این واحدها در مرکز و شکل‌گیری دولت ایران استوار است. تفاوت بنیادین این الگو با رویکرد جریان‌های مرکزگرا در این است که مرکز، تنها زمانی موجودیت پیدا می‌کند که این واحدها در کنار یکدیگر قرار گیرند و دولتی به‌نام ایران را پدید آورند. یعنی ایران نه از مرکز، بلکه برعکس، از دل همه‌ی مناطق ملی و جغرافیایی ایران ساخته می‌شود و قوام می‌یابد.

چنین برداشتی حتی از منظر تاریخی و فرایند شکل‌گیری دولت مدرن پهلوی نیز بر فکت‌های انکارناپذیری متکی است. در تاریخ سیاسی ایران، پیشینه‌ی تکاپوی این واحدها برای دستیابی به نظم مدرن سیاسی، بسیار کهن‌تر از تاریخ واحد نوبنیاد «ایران» برای برپایی نظم نوین سیاسی است. کوردها حداقل یک دهه قبل از تشکیل واحدی به نام ایران، در جنبش اسماعیل‌خان سمکو خواستار نوعی استقلال شدند. اعراب خوزستان در دوره‌ی شیخ مزعل و شیخ خزعل دارای گرایش‌های سیاسی نیرومندی برای خودمختاری بودند. بعد از جنگ جهانی اول، شیخ محمد خیابانی، در اعتراض به سلطه‌ی بیگانگان، به‌ویژه انگلیس، و برای اعاده‌ی حیثیت، خیزشی را رهبری نمود که حتی نام آذربایجان را به «آزادیستان» تغییر داد. بلوچستان نیز، همچون دیگر مناطق پیرامونی ایران، دهه‌هاست برای حفظ تمایز و مقاومت در برابر یکسان‌سازی مرکزگرایانه، مطالبات جدی ملی‌گرایانه داشته و خوانین محلی از پیشگامان این‌گونه رویکرد بوده‌اند.

برداشت امروزین

اکنون نیز مجموعه‌ی ملت‌های ایران، با عبور از خوانش‌هایی نظیر آنچه پیش‌تر بدان اشاره شد، خواستار تغییری بنیادین در نظم سیاسی کشور هستند. در این باره می‌توان به مصاحبه‌های دبیرکل حزب دموکرات استناد کرد. وی شیوه‌ی اداره‌ی کشور در هر دو رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی را «دارای شباهت‌های فراوانی» می‌داند که به بازتولید مرکزگرایی منتهی گشته است. مصطفی هجری همچنین با به‌کارگیری تعبیر «هم‌وطنان فارس»، بر تمایل به گفت‌وگو و ایجاد زمینه‌های همکاری گسترده جهت برپایی حکومتی دموکراتیک در تهران و توزیع قدرت و اختیارات میان «همه‌ی مناطق ملی» تأکید می‌ورزد.

تفاوت بنیادین این الگو با رویکرد جریان‌های مرکزگرا در این است که مرکز، تنها زمانی موجودیت پیدا می‌کند که این واحدها در کنار یکدیگر قرار گیرند و دولتی به‌نام ایران را پدید آورند. یعنی ایران نه از مرکز، بلکه برعکس، از دل همه‌ی مناطق ملی و جغرافیایی ایران ساخته می‌شود و قوام می‌یابد.

ایشان همچنین در پیامی به مناسبت سالروز تأسیس حزب متبوعش اعلام کرد که مدل سیاسی جایگزین، فدرالیسم ملی ـ جغرافیایی است و باید مسئله‌ی مهم ملی و «حاکمیت مشترک همه‌ی ملت‌ها» تضمین گردد. موضع‌گیری‌های این‌چنینی از سوی کوردها و دیگر ملل ساکن ایران، نشانه‌ی رویکردی است که در آن ملی‌گرایان مناطق جغرافیایی تلاش دارند، ضمن حفظ و تقویت هویت خویش، هویت جدیدتر و فراگیرتری تحت عنوان ملت ایران بنا نهند؛ الگویی که نمونه‌های آن در سوئیس و بلژیک و حتی آمریکا وجود دارد، اما به‌هرحال ایرانیان هم باید نوع مختص به خود را ارائه نمایند.

آینده‌ی ملی‌گرایی

همان‌طور که اشاره گردید، وضعیت سیاسی ایران طی بیش از یک قرن اخیر، علی‌رغم جنبش مشروطه، کودتای دوره‌ی مصدق و انقلاب‌های سفید و ۵۷، پیوسته رو به وخامت و بی‌ثباتی بوده است. این روند در دهه‌های اخیر تشدید شده و به دیگر حوزه‌های غیرسیاسی نیز سرایت کرده است. راهکار برون‌رفت از این شرایط، با وجود ابربحران‌های اقتصادی و معیشتی، شاید کمترین پیوندی با مفهوم توسعه ـ آن‌هم توسعه‌ی تحمیلی دولت ـ داشته باشد.

اینکه جریان‌های سیاسی موسوم به مرکزگرا در کلیت خود چنین رویکردی را اتخاذ می‌کنند، ناشی از فهم و درک آنان از انگاره‌ی ملت ایران به‌عنوان پیش‌فرض و اقدام به تشخیص و تعیین منسوبات و متعلقات این ملت (به‌اصطلاح ملی‌گرایی) است. نکته‌ی مهم دیگری که نباید از یاد برد، چاشنی تبعیض، حذف و افراطی‌گری این‌گونه سیاست‌ورزی‌هاست که تحت عنوان پاسداشت ملت بزرگ و تاریخی ایران طرح و گفتمان‌سازی می‌شود.

بر همه مبرهن است که اگر تاکنون در نزد نیروهای مرکزگرا مفهوم ملی‌گرایی در کانون مباحث و سیاست‌گذاری‌هایشان قرار دارد، نه نشان از انسجام و استحکام نظم کنونی دولت ملی در ایران، بلکه گویای این نکته‌ی نهفته است که صیرورت ملی‌گرایی از مسیر اجماع و هم‌گرایی مناطق ملی این کشور تحقق می‌پذیرد. احساس تعلق و پیروی از دولت در میان ملت‌ها زمانی ساخته‌وپرداخته می‌شود که میل به ملی‌بودن، برخاسته از هویت، تجربه، نماد و ارزش‌های آنان باشد.

حرف آخر

فارغ از اینکه ملی‌گرایی را معادل ناسیونالیسم (چه خوانش انگلیسی و چه خوانش فرانسوی) قرار دهیم یا نه، ملی‌گرایی ایرانی هیچ‌گاه طی دهه‌های گذشته به آن انسجام و یکپارچگی‌ای که باورمندانش مدعی هستند، دست نیافت. کلی‌گویی درباره‌ی شاخص‌های سکولار بودن، تعهد به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و میثاق‌های سازمان ملل و امثالهم که برای آینده‌ی نظام حاکمیتی ایران در نظر گرفته می‌شوند، چنانچه با حل مسئله‌ی مهم ملی ملت‌های ساکن ایران همراه نگردد، پایه‌ای محکم، باثبات و بلندمدت برای نظم مورد اشاره نخواهد بود.

گردهمایی ایرانیان باید با همراهی و حضور این واحدهای ملی در مناطق اتنیکی صورت گیرد تا بتوانند بر سر مبانی اساسی و ساختاری حاکمیت سیاسی ایران به توافق رسیده و راه را برای برپایی یک دموکراسی توافقی، پایدار و پویا هموار کنند. این‌گونه رویکردها، هم بازآرایی سنت سیاسی ممالک محروسه‌ی ایران و هم ورود به دنیای مدرن سیاسی را امکان‌پذیر می‌سازد.

***

کوردستان
• شماره: ۹۲۹
۳۰ مهر ۱۴۰۵- ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

د. حسیم میرزایی:

آینده‌ی جنبش کوردستان نباید به تصمیمات قدرت‌های خارجی گره بخورد (بخش اول)





مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره: دکتر حسیم میرزایی به عنوان تحلیل‌گر سیاسی در این گفتگو به بررسی وضعیت پیچیده منطقه و آینده سیاسی ایران و کوردستان می‌پردازد. وی تاکید می‌کند که اگرچه تنش‌های نظامی میان ایران، آمریکا و اسرائیل می‌تواند توازن قدرت را تغییر داده و توان سرکوب حکومت مرکزی را تضعیف کند، اما این امر به خودی خود به معنای استقرار دموکراسی، تحقق آزادی یا تضمین حق تعیین سرنوشت نیست. او هشدار می‌دهد که نباید آینده جنبش کوردستان به رقابت‌ها و تصمیمات قدرت‌های خارجی گره بخورد، بلکه تحقق حقوق ملی نیازمند سازمان‌یابی مدنی، ایجاد ائتلاف‌های دموکراتیک و تدوین طرحی روشن برای ساختاری غیرمتمرکز، عادلانه و مبتنی بر اراده آزاد مردم است.

آقای میرزایی خیلی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید ابتدا با این سوال مصاحبه را شروع می‌کنم که با توجه به سیاست اصولی «حزب دموکرات» مبنی بر مبارزه برای تغییر بنیادین ساختار سیاسی ایران و تحقق حق تعیین سرنوشت، تحولات و تنش‌های نظامی کنونی میان ایران، آمریکا و اسرائیل را تا چه اندازه در راستای تضعیف حاکمیت مرکزی و هموار شدن مسیر آزادی ملت‌های ایران ارزیابی می‌کنید؟

به باور من، برای تحلیل این مسئله باید میان تضعیف قدرت نظامی و امنیتی یک حکومت، فروپاشی ساختار سیاسی آن و تحقق آزادی ملت‌ها تمایز قائل شد. این سه پدیده لزوما هم‌زمان اتفاق نمی‌افتند و حتی ممکن است نتایجی کاملا متفاوت داشته باشند.

جمهوری اسلامی صرفا یک ساختار حکومتی نیست، بلکه مجموعه‌ای از نهادهای نظامی، امنیتی، اقتصادی و ایدئولوژیک است که بقای خود را بر تمرکز قدرت، انحصار سیاسی و محدودسازی حقوق شهروندان و ملت‌های غیرفارس استوار کرده است. بنابراین، هر تحول نظامی که توان سرکوب و ظرفیت اعمال قدرت این ساختار را کاهش دهد، می‌تواند معادلات داخلی را تغییر دهد؛ اما این تغییر به‌خودی‌خود به معنای استقرار دموکراسی یا تحقق حق تعیین سرنوشت نیست.

تجربه تاریخی منطقه نشان داده است که مداخله نظامی خارجی، حتی هنگامی که به تضعیف یک حکومت می‌انجامد، تضمینی برای آزادی و عدالت سیاسی ایجاد نمی‌کند؛ چنان‌که برای نمونه در غرب کوردستان در سوریه شاهد آن بودیم. قدرت‌های بین‌المللی نیز معمولا بر اساس منافع ژئوپلیتیکی، ملاحظات امنیتی و محاسبات اقتصادی خود تصمیم می‌گیرند، نه الزاما بر مبنای حقوق ملی ملت‌ها.

از این منظر، برای جنبش ملی و دموکراتیک کوردستان، مسئله صرفا تضعیف تهران نیست؛ بلکه مسئله این است که چه نیروی سیاسی‌ای بتواند خلا قدرت احتمالی را به فرصتی برای ایجاد نظمی دموکراتیک، غیرمتمرکز و مبتنی بر اراده آزاد مردم تبدیل کند.

حق تعیین سرنوشت را نمی‌توان محصول جانبی جنگ دانست. این حق باید به‌عنوان یک اصل سیاسی و حقوقی، مستقل از معادلات نظامی، به رسمیت شناخته شود. بنابراین، سیاست اصولی نیروهای دموکراتیک کوردستان باید نه بر امید بستن به جنگ خارجی، بلکه بر آمادگی سیاسی، سازمان‌یابی مدنی، ایجاد ائتلاف‌های پایدار و تدوین طرحی روشن برای آینده ایران استوار باشد. جنگ ممکن است توازن قدرت را تغییر دهد، اما این سازمان‌یافتگی سیاسی و اراده مردم است که می‌تواند جهت تغییر را تعیین کند.

آیا اساسا امکانی برای از سرگیری و تشدید درگیری‌های نظامی مستقیم در منطقه وجود دارد؟ سناریوهای محتمل برای دور جدید تنش‌ها میان ایران و آمریکا و اسرائیل را چگونه تحلیل می‌کنید؟

به نظر من، احتمال ازسرگیری و تشدید درگیری‌ها جدی است، اما برای تحلیل واقع‌بینانه باید میان احتمال وقوع حملات محدود، بازگشت به جنگ گسترده و گسترش آن به یک بحران منطقه‌ای تمایز قائل شد.

بر اساس گزارش‌های منتشرشده تا ۱۷ اکتبر ۲۰۲۶، جنگی که با حملات آمریکا و اسرائیل به ایران در ۲۸ فوریه آغاز شد، به یک رویارویی گسترده‌تر تبدیل شده است. توافق‌های موقت نیز نتوانسته‌اند به پایانی پایدار برای درگیری‌ها منجر شوند و بحران تنگه هرمز و باب‌المندب، محاصره دریایی و اختلاف بر سر برنامه هسته‌ای همچنان از عوامل اصلی تنش باقی مانده‌اند.

از دیدگاه راهبردی، چند سناریوی اصلی قابل تصور است:

. **سناریوی نخست:** تشدید کنترل‌شده و حملات محدود

در این سناریو، طرفین تلاش می‌کنند بدون ورود به یک جنگ تمام‌عیار و از طریق حملات محدود، فشار دریایی، تحریم‌های اقتصادی و نمایش قدرت نظامی، هزینه‌های طرف مقابل را افزایش دهند. هدف آمریکا می‌تواند وادار کردن تهران به عقب‌نشینی در پرونده هسته‌ای، برنامه موشکی، حمایت از گروه‌های نیابتی و مسائل امنیتی باشد؛ در حالی که جمهوری اسلامی می‌کوشد با حفظ توان پاسخ‌گویی، هزینه ادامه فشار را برای واشینگتن و متحدانش بالا ببرد.

. **سناریوی دوم:** ازسرگیری عملیات نظامی گسترده

اگر مذاکرات به بن‌بست برسد، حمله به نیروهای آمریکایی، اختلال در کشتیرانی یا ارزیابی واشینگتن و تل‌آویو مبنی بر بازسازی توان راهبردی ایران، ممکن است بهانه‌ای برای گسترش عملیات نظامی فراهم کند. چنین عملیاتی می‌تواند زیرساخت‌های انرژی، نظامی و موشکی یا تأسیسات مرتبط با برنامه هسته‌ای را هدف قرار دهد. با این حال، تخریب زیرساخت‌ها الزاما به تسلیم سیاسی یا فروپاشی حکومت منجر نخواهد شد.

. **سناریوی سوم:** گسترش جنگ به سطح منطقه‌ای

در این وضعیت، دامنه درگیری از ایران و اسرائیل فراتر می‌رود و پای کشورهای حوزه خلیج، مسیرهای حیاتی انرژی و نیروهای هم‌پیمان طرفین نیز بیش از پیش به میان کشیده می‌شود. در این حالت، امنیت انرژی، تجارت جهانی و ثبات سیاسی کشورهای منطقه به‌طور هم‌زمان تحت فشار قرار می‌گیرد.

. **سناریوی چهارم:** بازگشت به مذاکره از موضع فرسایش متقابل

ممکن است طرفین پس از تحمل هزینه‌های سنگین نظامی، اقتصادی و سیاسی به این نتیجه برسند که پیروزی قاطع در دسترس نیست. در چنین شرایطی، مذاکره نه الزاما از سر اعتماد، بلکه بر اساس محاسبه هزینه و فایده شکل خواهد گرفت.

به باور من، خطر اصلی تنها تصمیم آگاهانه برای آغاز جنگ نیست، بلکه محاسبه اشتباه، سوءبرداشت از خطوط قرمز طرف مقابل و چرخه اقدام و واکنش می‌تواند بحران را به نقطه‌ای برساند که هیچ‌یک از بازیگران در ابتدا خواهان آن نبوده‌اند.

برای کوردستان، هر یک از این سناریوها پیامدهای متفاوتی دارد. تشدید جنگ می‌تواند فضای سیاسی را تغییر دهد، اما هم‌زمان احتمال افزایش سرکوب، محدودیت‌های امنیتی، فشار بر فعالان مدنی و آسیب‌پذیری مردم مناطق مرزی را نیز افزایش می‌دهد. بنابراین، هر تحلیل سیاسی مسئولانه‌ای باید هم فرصت‌های احتمالی تغییر و هم هزینه‌های انسانی و امنیتی آن را در نظر بگیرد.

با توجه به تحولات سیاسی ایالات متحده، آیا این احتمال وجود دارد که دولت آمریکا پیش از برگزاری انتخابات میان‌دوره‌ای خود، دست به اقدام نظامی گسترده‌تر یا جنگی جدید علیه جمهوری اسلامی بزند یا سیاست مهار و فشار فرسایشی را ترجیح می‌دهد؟

برای پاسخ به این پرسش، باید سیاست خارجی آمریکا را حاصل تعامل سه سطح دانست: محاسبات راهبردی، ملاحظات سیاست داخلی، و هزینه‌های اقتصادی و انتخاباتی جنگ.

انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا در ۳ نوامبر ۲۰۲۶ برگزار می‌شود. این انتخابات برای دولت دونالد ترامپ اهمیت سیاسی بالایی دارد؛ زیرا هزینه انرژی، وضعیت اقتصادی و پیامدهای جنگ می‌تواند بر ارزیابی رأی‌دهندگان از عملکرد دولت تأثیر بگذارد. گزارش‌های اخیر نشان می‌دهند که جنگ ایران به یکی از موضوعات مناقشه‌برانگیز انتخاباتی تبدیل شده و اختلاف‌نظر درباره ادامه عملیات نظامی افزایش یافته است.

از نظر من، سه عامل در این میان تعیین‌کننده‌اند:

۱. تفکیک میان نمایش قدرت و دستاورد راهبردی: دولت آمریکا باید میان «نمایش قدرت» و «دستیابی به نتیجه راهبردی» تمایز قائل شود. حمله نظامی ممکن است توان عملیاتی ایران را کاهش دهد، اما اگر نتواند مسئله هسته‌ای، موشکی، امنیت کشتیرانی و رفتار منطقه‌ای تهران را به نتیجه‌ای پایدار برساند، هزینه‌های جنگ افزایش می‌یابد بی‌آنکه دستاورد سیاسی متناسبی حاصل شود.

۲. اقتصاد سیاسی جنگ: مسئله اقتصاد سیاسی جنگ اهمیت اساسی دارد. افزایش قیمت انرژی و اختلال در مسیرهای دریایی می‌تواند فشار بر مصرف‌کنندگان آمریکایی را تشدید کند. گزارش‌های ماه اکتبر نیز از افزایش تنش در تنگه هرمز و نگرانی‌ها درباره پیامدهای اقتصادی آن حکایت دارند .

۳. تمایز میان محدودیت‌های پیش از انتخابات و آزادی عمل پس از آن: باید میان محدودیت‌های پیش از انتخابات و آزادی عمل احتمالی پس از آن تمایز گذاشت. فشار انتخاباتی می‌تواند انگیزه دولت برای اجتناب از یک عملیات پرهزینه را افزایش دهد؛ اما شکست مذاکرات یا وقوع یک حادثه نظامی بزرگ ممکن است این محاسبات را تغییر دهد. برخی تحلیل‌های اخیر نیز احتمال ازسرگیری درگیری‌های گسترده‌تر پس از انتخابات را مطرح کرده‌اند، هرچند این ارزیابی به معنای قطعی بودن چنین تصمیمی نیست.

از این‌رو، نباید سیاست آمریکا را صرفا در دوگانه «جنگ یا صلح» خلاصه کرد. گزینه‌ای که از منظر راهبردی نیز قابل توجه است، ادامه فشار چندلایه شامل: محاصره و فشار دریایی، تحریم‌های اقتصادی، بازدارندگی نظامی، و تلاش برای کسب امتیاز از طریق مذاکره است.

البته اگر واشینگتن به این جمع‌بندی برسد که فشار فرسایشی اهدافش را محقق نمی‌کند – به‌ویژه با نزدیک‌شدن به فصل سرما – ممکن است به عملیات نظامی گسترده‌تر روی آورد. در مقابل، اگر هزینه‌های جنگ از منافع مورد انتظار پیشی بگیرد، انگیزه برای دستیابی به توافق افزایش خواهد یافت.

برداشت من این است که انتخابات به‌تنهایی مانع جنگ نیست، بلکه یکی از متغیرهای مؤثر بر زمان‌بندی، دامنه و شکل آن است. نباید فرض کرد که دولت آمریکا صرفا برای تأثیرگذاری بر انتخابات جنگی را آغاز می‌کند یا پس از انتخابات الزاما به جنگ بازمی‌گردد؛ اثبات چنین نتیجه‌گیری‌ای نیازمند شواهدی فراتر از هم‌زمانی سیاسی است.

در نهایت، از منظر مسئله کوردستان، نکته مهم‌تر این است که نباید راهبرد سیاسی خود را به تصمیم رئیس‌جمهور آمریکا یا نتیجه انتخابات کنگره گره زد. سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ تابع منافع متغیر آن‌هاست؛ بنابراین تضمین حقوق ملت‌ها باید بر پایه قدرت سیاسی سازمان‌یافته، مشروعیت اجتماعی و توافق‌های حقوقی و نهادی استوار باشد، نه چشم‌داشت و انتظار برای تصمیم یک دولت خارجی.

سیاستمداران غربی و ایالات متحده تا چه حد در محاسبات منطقه‌ای خود به حقوق ملی و دموکراتیک مردم کوردستان توجه دارند؟ آیا در صورت بروز تحولات کلان، خطر تکرار مدل‌های سنتی و انکار حقوق کوردها و دیگر ملت‌های دیگر ایران از سوی قدرت‌های جهانی یا اپوزیسیون مرکزگرا وجود دارد؟

به باور من، یکی از خطاهای راهبردی در تحلیل روابط بین‌الملل این است که تصور کنیم حمایت قدرت‌های غربی از دموکراسی، به‌طور خودکار به حمایت از حق تعیین سرنوشت ملت‌های تحت ستم منجر می‌شود. در واقع، سیاست خارجی دولت‌ها بیش از آنکه تابع اصول اخلاقی اعلام‌شده باشد، برآمده از ترکیبی از منافع ژئوپلیتیکی، ملاحظات امنیتی، منافع اقتصادی و موازنه قدرت است.

مسئله کوردستان را باید دقیقا در همین چارچوب تحلیل کرد. قدرت‌های بین‌المللی ممکن است در مقاطعی از نیروهای کورد حمایت سیاسی یا امنیتی به عمل آورند، اما این حمایت لزوما به معنای یک تعهد بلندمدت به حقوق ملی آنان نیست. با تغییر موازنه قدرت، ممکن است همین حمایت‌های محدود نیز کاهش یافته یا در جریان مذاکرات بزرگ‌تر ژئوپلیتیکی، به موضوعی حاشیه‌ای و ثانویه تبدیل شوند. از این منظر، هرگز نباید میان «همکاری تاکتیکی با قدرت‌های خارجی» و «تضمین راهبردی حقوق ملی کوردها» خلط مبحث کرد.

خطر دیگری که نباید از آن غافل شد، بازتولید مرکزگرایی در میان بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. ممکن است جریان‌هایی که با استبداد دینی مخالفت می‌کنند، همچنان به الگوی دولت متمرکز، انحصار حاکمیت ملی و تعریفی تک‌هویتی از ایران پایبند باشند. در چنین وضعیتی، تغییر حکومت الزاما به معنای تغییر ساختار تبعیض‌آمیز قدرت نخواهد بود.

از نظر من، تضمین واقعی حقوق ملی کوردستان مستلزم تحقق چند اصل بنیادین است:

۱. به رسمیت شناختن کوردها به‌عنوان ملتی دارای حقوق جمعی فرهنگی، زبانی و سیاسی؛

۲. پذیرش حق تعیین سرنوشت در چارچوب راهکارهای دموکراتیک و حقوقی؛

۳. حمایت از ساختاری غیرمتمرکز که در آن قدرت، منابع و اختیارات سیاسی به صورت عادلانه توزیع شوند؛

٤. تضمین مشارکت واقعی نمایندگان ملت‌ها در تدوین قانون اساسی و شکل‌دهی به ساختار آینده کشور؛

٥. ایجاد سازوکارهای مستقل قضایی و حقوقی برای جلوگیری از بازگشت تبعیض و انحصار مجدد قدرت.

در این چارچوب، مسئله‌ی اصلی برای جنبش کوردستان، صرفا جلب حمایت خارجی نیست؛ بلکه تبدیل مسئله کوردستان از یک «موضوع امنیتی و حاشیه‌ای» به یک «مسئله مشروع حقوقی و سیاسی» در معادلات آینده ایران است.

هیچ قدرت خارجی نمی‌تواند جایگزین اراده سیاسی مردم کوردستان شود؛ همان‌طور که هیچ نیروی مرکزگرایی نیز نباید اجازه داشته باشد به جای آنان درباره آینده سیاسی‌شان تصمیم‌گیری کند.

ادامه دارد...

کوردستان
• شماره: ۹۲۹
۳۰ مهر ۱۴۰۵- ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

تبارشناسی امر کوردی؛ از اراده حاکمیت تا تأسیس هستی

گذار کورد از «خواست قدرت» و «نفی دیگری» به پرسش از امکان کوردبودن



شاهو حسینی



اگر تاریخ ناسیونالیسم کوردی را نه بر اساس توالی قیام‌ها و احزاب، بلکه بر مبنای صورت‌هایی که کورد در آنها خود را فهمیده است بازخوانی کنیم، نخستین صورت را می‌توان «اراده حاکمیت» نامید. در این صورت‌بندی، وجود کورد مفروض است؛ اما چیستی کورد هنوز به مسئله‌ای مستقل برای تفکر تبدیل نشده است. این تمایز ظریف اما تعیین‌کننده است. یک جمع انسانی می‌تواند از وجود تمایز خود آگاه باشد، قلمرویی را متعلق به خود بداند، از سلطه قدرت بیرونی ناراضی باشد و حتی برای ساخت‌یابی سیاسی مستقل مبارزه کند، بی‌آنکه هنوز دستگاه مفهومی منسجمی درباره ماهیت آن «ما» تولید کرده باشد. بنابراین، آنچه در برخی جنبش‌های اولیه کوردی مشاهده می‌شود، پیش از آنکه نظریه‌ای درباره ملت باشد، اراده‌ای برای سیاسی‌کردن یک «ما»ی مفروض است.

در نمونه‌هایی چون شیخ عبیدالله نهری و سپس اسماعیل‌آقا سمکو، (هرچند ضروری می‌نماید که از تحمیل مفاهیم امروزی بر گذشته پرهیز کرد)، جنبش‌ها در جهانی شکل گرفته‌اند که مناسبات عشیره‌ای، دینی، امپراتوری و محلی هنوز عناصر اصلی سیاست را تشکیل می‌دادند. بنابراین نمی‌توان آنها را بدون قید و شرط معادل ناسیونالیسم دولت‌ملت‌محور قرن بیستم دانست. اما درون همین پیچیدگی تاریخی، چیزی قابل مشاهده است: ظهور اراده‌ای که نمی‌خواهد کورد صرفا موضوع اعمال قدرت دیگری باقی بماند. اینجا مسئله هنوز «کوردبودن چیست؟» نیست؛ پرسش اساسی این است: چرا دیگری باید بر ما سلطه، حاکمیت و حکمرانی داشته باشد؟

این نخستین جابه‌جایی بزرگ در امر کوردی است؛ جابه‌جایی از جمعیتی که درباره‌اش تصمیم گرفته می‌شود به جمعیتی که می‌خواهد تصمیم بگیرد. اما همین مرحله حامل یک کمبود بنیادی است: اگر «ما» خواهان حاکمیت است، این «ما» چیست؟ چه چیزی اعضای آن را به یک کلیت تاریخی تبدیل می‌کند؟ آیا زبان است؟ سرزمین است؟ حافظه است؟ نسب است؟ فرهنگ است؟ تجربه مشترک تاریخی است؟ یا نحوه خاصی از ادراک خود و جهان؟

در صورت‌بندی حاکمیتی، این پرسش‌ها هنوز در مرکز قرار ندارند. به بیان دیگر، اراده سیاسی بر خودشناسی نظری تقدم دارد. کورد می‌خواهد باشد، پیش از آنکه بتواند توضیح دهد این بودن دقیقا چیست. از همین رو، دولت‌خواهی را نمی‌توان به‌تنهایی نقطه نهایی تکوین ناسیونالیسم دانست. دولت ممکن است پاسخ به مسئله حاکمیت باشد، اما الزاما پاسخی به مسئله سوژه نیست. می‌توان دولتی تأسیس کرد و همچنان پرسش «ما کیستیم؟» را بی‌پاسخ گذاشت.

از حاکمیت به خودآگاهی؛ لحظه ظهور ذهن

تحول دوم زمانی اتفاق می‌افتد که مسئله کورد از میدان صرفا قدرت وارد میدان معنا می‌شود. ظهور انجمن‌ها، نشریات، محافل فرهنگی و سازمان‌های روشنفکری کوردی صرفا افزوده شدن چند نهاد جدید به جنبش سیاسی نبود. اتفاق بنیادی‌تر این بود که خود کورد به موضوع شناخت کورد تبدیل شد. زبان باید شناخته و پرورش داده شود؛ تاریخ باید نوشته شود؛ ادبیات باید گردآوری شود؛ حافظه تاریخی باید بازسازی شود و جامعه باید تصویری از خود به دست آورد. در این افق است که محافل و سازمان‌هایی مانند جمعیت تعاون و ترقی کورد، هیوا و ژ.کاف معنایی فراتر از تاریخ سازمانی خود پیدا می‌کنند. اهمیت آنها فقط در برنامه سیاسی‌شان نیست؛ آنها بخشی از فرایند تولید سوبژکتیویته کوردی هستند. اینجا تغییری ظریف در پرسش رخ داده است. در مرحله نخست پرسش این بود: چه کسی باید بر ما حکومت کند؟ اکنون پرسش دیگری پدیدار می‌شود: این «ما» که می‌خواهد بر خود حکومت کند، کیست؟

زبان، شعر، تاریخ، اسطوره، سرزمین و حافظه دیگر صرفا عناصر فرهنگی نیستند؛ آنها به تکنولوژی‌های ساختن «ما» تبدیل می‌شوند. این همان نقطه‌ای است که ملت از یک جمعیت به یک تصویر ذهنی از خویشتن نزدیک می‌شود. اما اینجا باید میان خودآگاهی و خودبنیادی تفاوت گذاشت. جامعه می‌تواند تاریخ خودش را کشف کند، زبانش را پاس بدارد، قهرمانانش را بازشناسد و نمادهای ملی بسازد، اما همچنان برای فهم خود وابسته به دستگاه‌های مفهومی دیگری باقی بماند. ممکن است محتوای اندیشه کوردی باشد، اما فرم اندیشیدن درباره آن کوردی نباشد. ممکن است درباره کوردستان سخن بگوییم، اما هنوز از درون کوردستان نیندیشیم. این همان تمایزی است که میان «اندیشیدن درباره کورد» و «اندیشیدن از موقعیت کورد» باید برقرار کرد. در اولی، کورد ابژه معرفت است؛ در دومی، تبدیل به سوژه تولید معرفت می‌شود. این گذار هنوز در ناسیونالیسم فرهنگی و خودآگاهی اولیه کامل نشده بود.

هویت سلبی؛ هنگامی که دیگری هنوز در «من» زندگی می‌کند

یکی از بنیادی‌ترین صورت‌های ناسیونالیسم کوردی در قرن بیستم در مواجهه با دولت‌های ملی منطقه شکل گرفت. بدون تردید دولت مدرن فقط مرز تعیین نمی‌کند؛ انسان تولید می‌کند. مدرسه، زبان رسمی، ارتش، تاریخ‌نگاری، نقشه، رسانه و نظام حقوقی همگی در تولید و انحصار تصوری خاص از «ملت» مشارکت می‌کنند. کورد در ایران، ترکیه، عراق و سوریه با دستگاه‌هایی روبه‌رو شد که هر یک می‌کوشیدند او را درون روایت ملی خاصی جای دهند. در چنین وضعیتی، مقاومت کوردی ناگزیر وجهی سلبی پیدا می‌کند: «من آن چیزی نیستم که تو مرا می‌خوانی». این «نه» اهمیت تاریخی عظیمی دارد؛ سوژه بدون توانایی امتناع نمی‌تواند متولد شود. نخستین کنش کسی که دیگری هویتش را تعیین کرده، پس گرفتن حق تعریف خویشتن است.

بنابراین نفی ایرانیزه، ترک‌سازی یا عرب‌سازی (ترکیزه یا عربیزه شدن) را نباید صرفا واکنشی سطحی تلقی کرد؛ «نه» گفتن می‌تواند نخستین لحظه آزادی باشد. اما مشکل زمانی آغاز می‌شود که این «نه» از لحظه آغازین سوژگی، به ساختار نهایی هویت تبدیل شود. اگر تمام تعریف من این باشد که: «من ترک نیستم؛ من عرب نیستم؛ من فارس نیستم»؛ پرسش همچنان باقی است: پس تو چه هستی؟

در اینجا با پارادوکس عجیبی روبه‌رو می‌شویم. من دیگری را نفی کرده‌ام، اما برای تعریف خود هنوز به او نیاز دارم. اگر دیگری از معادله حذف شود، دستگاه تعریف من دچار خلأ می‌شود. بنابراین ممکن است دیگری را از سرزمین سیاسی خود بیرون کرده باشیم، اما هنوز نتوانسته باشیم او را از ساختار معرفتی هویت خود بیرون کنیم. این صورت از هویت را می‌توان «هویت سلبی» نامید. هویت سلبی می‌داند چه چیزی نیست، اما هنوز قادر نیست با همان وضوح بگوید چه چیزی هست. در این وضعیت، دیگری همچنان دارای امتیازی بنیادین است: او نقطه مرجع تعریف من باقی می‌ماند.

و دقیقا در همین‌جا مسئله استعمار از سطح سیاسی به سطح معرفتی منتقل می‌شود. سلطه فقط این نیست که دیگری بر من حکومت کند؛ صورت عمیق‌تر سلطه آن است که دیگری حدود امر اندیشیدنی مرا تعیین کند؛ یعنی او تعیین می‌کند پروبلم، چالش، مسئله، موضوع اندیشه و پاسخ‌های من چه باید باشد. من ممکن است علیه او قیام کنم، اما هنوز با مفاهیم او خودم را بفهمم؛ با تاریخ او جایگاهم را تعیین کنم؛ با مقولات او جامعه‌ام را طبقه‌بندی کنم و حتی رؤیای آزادی خود را با زبان مفهومی او صورت‌بندی کنم. در اینجا رهایی سیاسی هنوز الزاما به معنای رهایی معرفتی نیست. این نقطه همان جایی است که ناسیونالیسم واکنشی به محدودیت درونی خود می‌رسد. نفی دیگری برای آزاد شدن ضروری بوده است، اما برای تأسیس خود کافی نیست.

از «کورد چیست؟» به «از کجا می‌اندیشیم؟»

در این نقطه است که تفکری مانند کوردانديشی رامان حاجیزاده اهمیت پیدا می‌کند. اهمیت رامان الزاما در ارائه تعریف نهایی از کوردبودن نیست؛ شاید اهمیت اصلی او دقیقا در تغییر محل پرسش باشد. تا پیش از این، پرسش غالب می‌توانست چنین باشد: کورد چه حقوقی دارد؟ کورد چه تاریخی دارد؟ کورد به کدام سرزمین تعلق دارد؟ کورد چه نوع حکومتی می‌خواهد؟

اما اکنون پرسش رادیکال‌تری ظاهر می‌شود: کورد در کدام دستگاه مفهومی درباره خودش می‌اندیشد؟ این تغییر کوچکی نیست؛ در اینجا مسئله از موضوع اندیشه به شرایط امکان اندیشیدن منتقل شده است. ممکن است هزاران کتاب درباره کورد نوشته شود، بدون آنکه کوردانديشی به معنای مورد نظر رامان شکل گرفته باشد؛ زیرا موضوع همه آنها کورد است، اما دستگاه تولید معرفت همچنان می‌تواند بیرون از تجربه تاریخی کورد ساخته شده باشد؛ به‌عبارتی دیگر به کورد از درون دستگاه فکری غیرکوردی پرداخته شود.

از همین منظر، تمایز میان «کوردشناسی» و «کوردانديشی» اهمیت پیدا می‌کند. در کوردشناسی، کورد می‌تواند موضوع پژوهش باشد؛ در کوردانديشی، مسئله این است که آیا کورد می‌تواند موقعیت معرفتی تولید کند؟ سوژه فقط کسی نیست که تصمیم می‌گیرد؛ سوژه کسی است که می‌تواند معنا تولید کند. به همین دلیل، خودمختاری سیاسی بدون خودمختاری معرفتی می‌تواند ناقص باشد. جامعه‌ای ممکن است نهادهای خود را اداره کند اما همچنان خودش را با مفاهیمی بفهمد که از تجربه تاریخی دیگری آمده‌اند.

البته اندیشیدن کوردی به معنای ساختن فلسفه‌ای بسته، خالص یا مصون از دیگری نیست؛ هیچ اندیشه‌ای در خلأ شکل نمی‌گیرد. اندیشه کوردی نیز می‌تواند با هگل، هایدگر، فانون، آرنت، هابسبام یا هر سنت دیگری وارد گفت‌وگو شود. مسئله، منشأ جغرافیایی مفهوم نیست؛ بلکه محل استقرار سوژه در هنگام استفاده از مفهوم است. پرسش این نیست که مفهوم از کجا آمده؛ پرسش این است: چه کسی آن را برای فهم چه تجربه‌ای به کار می‌گیرد؟ از این منظر، خودبسندگی متفاوت است؛ سوژه خودبنیاد می‌تواند از دیگری بیاموزد، اما حق تعیین معنای خود را به دیگری واگذار نمی‌کند.

زکریا قادری و مسئله تأسیس امر سیاسی

اگر در رامان مسئله به سطح شرایط امکان اندیشیدن درباره امر کوردی منتقل می‌شود، در بخشی از آثار زکریا قادری این استقلال مفهومی دوباره به امر سیاسی بازمی‌گردد. اما این بازگشت دیگر بازگشت ساده به دولت‌خواهی اولیه نیست. تفاوت اساسی این است که اکنون دولت، هویت و سیاست باید از درون پرسش درباره استقلال مفهومی کورد فهمیده شوند. اگر جامعه‌ای مفاهیم سیاسی خود را بدون توجه به موقعیت تاریخی خویش از دستگاه‌های فکری دیگر اخذ کند، ممکن است حتی در لحظه مقاومت نیز مسئله خودش را با پرسش‌های دیگری پاسخ دهد.

برای مثال، دموکراسی، فدرالیسم، سوسیالیسم، دولت، ملت و خودمدیریتی مفاهیمی خنثی و بی‌تاریخ نیستند؛ هر یک درون تاریخ مشخصی شکل گرفته‌اند. مسئله این نیست که سوژه کورد باید آنها را کنار بگذارد؛ مسئله این است که باید بتواند بپرسد: این مفهوم در نسبت با مسئله تاریخی من چه معنایی دارد؟ اینجا سیاست از تقلید مفاهیم، به بازفهم مفاهیم به‌مثابه امکان‌هایی ذهنی جهت فهم موقعیت کوردی حرکت می‌کند.

در نتیجه، دولت نیز دیگر صرفا یک آرزو نیست؛ پرسش از دولت تبدیل می‌شود به پرسش از نسبت میان سوژه، حاکمیت و نهاد. دولت در این معنا نه خالق ملت است و نه غایت متافیزیکی آن؛ بلکه می‌تواند یکی از صورت‌های نهادی خودتعیین‌گری یک سوژه جمعی باشد. زیرا اگر دولت را غایت نهایی بدانیم، ناسیونالیسم به تصاحب قدرت تقلیل پیدا می‌کند. اما اگر سوژه را مقدم بدانیم، پرسش تغییر می‌کند: چه کسی دولت را تأسیس می‌کند و چگونه خود را فهمیده است؟

کورد می‌خواهد باشد، پیش از آنکه بتواند توضیح دهد این بودن دقیقا چیست. از همین رو، دولت‌خواهی را نمی‌توان به‌تنهایی نقطه نهایی تکوین ناسیونالیسم دانست. دولت ممکن است پاسخ به مسئله حاکمیت باشد، اما الزاما پاسخی به مسئله سوژه نیست. می‌توان دولتی تأسیس کرد و همچنان پرسش "ما کیستیم؟" را اما بی‌پاسخ گذاشت.

از هویت به هستی؛ آیا می‌توان کوردبودن را ایجابی اندیشید؟

اما حتی پروژه کوردانديشی و استقلال مفهومی نیز ما را در برابر پرسشی دیگر قرار می‌دهد: اگر قرار است کورد خودش را تعریف کند، چه چیزی را باید تعریف کند؟ اینجاست که باید میان هویت و هستی تمایز گذاشت. هویت غالبا پاسخ به پرسش «من کیستم؟» است و از مجموعه‌ای از نشانه‌ها، تعلق‌ها و تفاوت‌ها ساخته می‌شود. اما پرسش هستی‌شناختی یک گام عقب‌تر می‌رود: این نوع بودن چگونه در جهان حضور پیدا می‌کند؟ در اینجا «کوردبودن» دیگر فقط نام عضویت در یک ملت نیست؛ بلکه تبدیل به مسئله‌ای درباره شیوه حضور تاریخی یک جمع انسانی می‌شود.

اما درست در همین نقطه خطر ذات‌گرایی نیز ظاهر می‌شود. اگر بگوییم کوردبودن دارای جوهری ثابت، ازلی و تغییرناپذیر است که از هزاران سال پیش بدون تغییر ادامه یافته، دوباره به نوعی متافیزیک هویت سقوط کرده‌ایم. بنابراین تأسیس ایجابی کوردبودن نمی‌تواند به معنای کشف یک ژن فرهنگی یا ذات تغییرناپذیر باشد. کوردبودن را می‌توان به‌جای جوهر، به‌مثابه صورت تاریخی بودن فهمید. صورت تاریخی تغییر می‌کند، اما هر تغییری نیز تصادفی نیست. زبان، سرزمین، حافظه، تجربه تقسیم‌شدگی، مناسبات اجتماعی، مقاومت، ادبیات، تجربه سلطه، تصور از آزادی و شیوه‌های بازتولید حافظه، همگی می‌توانند در ساختن این صورت تاریخی مشارکت کنند.

در این معنا، کوردبودن چیزی نیست که یک بار برای همیشه کشف شود؛ کوردبودن تولید می‌شود، تجربه می‌شود، تفسیر می‌شود و دوباره ساخته می‌شود. اما این ساخته‌شدن به معنای جعلی‌بودن نیست. خانه نیز ساخته می‌شود، اما واقعی است؛ زبان ساخته و دگرگون می‌شود، اما واقعی است؛ ملت نیز می‌تواند تاریخی و برساخته باشد و در عین حال یکی از واقعی‌ترین صورت‌های تجربه جمعی انسان باشد.

بنابراین باید از دو قطب همزمان فاصله گرفت: از یک سو، ذات‌گرایی که کوردبودن را جوهری ابدی می‌داند؛ و از سوی دیگر، نوعی ساخت‌گرایی تقلیل‌گرایانه که چون ملت تاریخی است، واقعیت وجودی آن را به خیال یا جعل فرو می‌کاهد. راه سوم این است که کوردبودن را واقعیتی تاریخی و بین‌الاذهانی بفهمیم که در فرایند خودفهمی یک جامعه تولید و بازتولید می‌شود.

ادامه در صفحه‌ی ۶

ادامه مقاله‌ی صفحه‌ی ۵

تبارشناسی امر کوردی؛ از اراده حاکمیت تا تأسیس هستی

گذار کورد از «خواست قدرت» و «نفی دیگری» به پرسش از امکان کوردبودن



... ناسیونالیسم به‌مثابه تأسیس سوژه

از اینجا می‌توان به تعریف متفاوتی از ناسیونالیسم رسید. اگر ناسیونالیسم صرفا عشق به ملت باشد، هنوز مسئله حل نشده است؛ اگر صرفا دولت‌خواهی باشد، باز مسئله حل نشده است؛ اگر صرفا تمایز با دیگری باشد، همچنان دیگری مرجع تعریف ماست.

در دستگاهی که این نوشته پیشنهاد می‌کند، بنیادی‌ترین مسئله ناسیونالیسم، تأسیس امکان یک «ما»ی خودتعریف‌گر است. این «ما» باید بتواند خود را بشناسد، اما نه فقط از طریق تصویری که دیگری از او ساخته است؛ باید بتواند تفاوت خود را حفظ کند، اما نه فقط از طریق نفی دیگری؛ باید بتواند قدرت سیاسی مطالبه کند، اما نه بدون پرسش از سوژه‌ای که قرار است حامل آن قدرت باشد؛ و باید بتواند از تاریخ و فرهنگ خود سخن بگوید، اما بدون تبدیل آنها به جوهری مقدس و تغییرناپذیر.

در چنین فهمی، ناسیونالیسم بیش از آنکه سیاست تصاحب دولت باشد، سیاست ظهور سوژه است. دولت می‌تواند یکی از پیامدهای این ظهور باشد، نه تعریف آن. استقلال نیز پیش از آنکه مرزی روی نقشه باشد، معنای بنیادی‌تری پیدا می‌کند: استقلال یعنی انتقال مرجع تعیین معنا از دیگری به خود. زیرا جامعه زمانی کاملا از وضعیت ابژگی خارج نمی‌شود که فقط پرچم خودش را برافرازد؛ بلکه هنگامی از ابژگی عبور می‌کند که بتواند خودش موضوع، زبان و افق اندیشیدن درباره خویش را تعیین کند.

از این منظر، فاصله عظیمی میان دو جمله وجود دارد: «من آن نیستم که تو می‌گویی» و «من خود تعیین می‌کنم که چه هستم». اولی شورش ابژه است؛ دومی ظهور سوژه. و شاید بتوان تمام مسیر مورد بحث را در همین فاصله قرار داد: از اعتراض به تعریف دیگری، تا تصاحب حق تعریف خویشتن.

کلام پایانی

بدون شک اگر تاریخ ناسیونالیسم کوردی را تنها تاریخ قیام‌ها، احزاب، قراردادها، جمهوری‌های کوتاه‌مدت، شکست‌ها و مطالبات سرزمینی بدانیم، بخش مهمی از آنچه در درون این تاریخ رخ داده از دید پنهان می‌ماند؛ زیرا در زیر تاریخ آشکار سیاست، تاریخ دیگری نیز جریان داشته است: تاریخ تغییر جایگاه کورد در نسبت با خود، دیگری و جهان.

۱. در نخستین صورت‌بندی، کورد به‌مثابه جمعی ظاهر می‌شود که می‌خواهد درباره سرنوشت خویش تصمیم بگیرد. اینجا مسئله اصلی حاکمیت است؛ «ما» مفروض است و نزاع بر سر این است که چه کسی حق فرمان راندن بر این «ما» را دارد.

۲. در صورت‌بندی دوم، خود این «ما» به موضوع شناخت تبدیل می‌شود. زبان، تاریخ، ادبیات و حافظه اهمیت پیدا می‌کنند. کورد از مطالبه‌کننده قدرت، به موضوع خودشناسی تبدیل می‌شود.

۳ . در صورت‌بندی سوم، در مواجهه با دولت‌های ملی مسلط، هویت از طریق تمایز تولید می‌شود. کورد می‌گوید آن چیزی نیست که دیگری او را تعریف کرده است. این نفی، لحظه‌ای ضروری در ظهور سوژه است، اما اگر در آن متوقف شود، دیگری همچنان به شکل معکوس مرجع تعریف او باقی می‌ماند.

٤ . و سرانجام در صورت‌بندی چهارم، خود دستگاه تعریف به مسئله تبدیل می‌شود. پرسش دیگر صرفا این نیست که ما چه کسی نیستیم؟ بلکه: با چه مفاهیمی خود را می‌اندیشیم و حق تعریف آنچه هستیم متعلق به کیست؟ در اینجاست که مسئله ناسیونالیسم از مرز سیاست هویت عبور می‌کند و به مسئله‌ای معرفتی و نهایتا هستی‌شناختی نزدیک می‌شود. اما این مرحله پایان تاریخ نیست؛ هیچ تضمینی وجود ندارد که کوردیشی الزاما به پاسخ نهایی درباره کوردبودن برسد؛ شاید اهمیت واقعی آن دقیقا در این باشد که برای نخستین بار «خود» پرسش را مستقلا مطرح می‌کند.

از این رو، رامان حاجیزاده یا زکریا قادری را نباید پاسخ نهایی این مسیر تلقی کرد؛ اهمیت آنان را می‌توان در ایجاد یا گسترش یک گسست جست: گسست از وضعیتی که در آن کورد فقط موضوع سیاست، تاریخ‌نگاری یا شناخت دیگری است، به وضعیتی که امکان تولید مفاهیم از موقعیت کوردی به مسئله تبدیل می‌شود. اما این فرایند باید از این نیز جلوتر برود؛ زیرا حتی ذهن کوردی اگر به جوهری ثابت تبدیل شود، می‌تواند خود به زندانی تازه بدل گردد. سوژه‌ای که حق تعریف خودش را به دست می‌آورد، باید همزمان حق بازتعریف خودش را نیز داشته باشد؛ و این شاید تمایز اساسی میان «ذات» و «سوژه» باشد: ذات باید همان چیزی بماند که هست، اما سوژه می‌تواند درباره آنچه هست تصمیم بگیرد، آن را تفسیر کند، تغییر دهد و دوباره بسازد.

بنابراین کوردبودن اگر قرار است صورت یک سوژگی آزاد باشد، نمی‌تواند به فهرستی بسته از خصوصیات ملی، فرهنگی یا اخلاقی تبدیل شود؛ کوردبودن باید فضایی برای خودتأسیسی باقی بماند. از همین‌جا نسبت میان ناسیونالیسم و آزادی نیز دوباره تعریف می‌شود: آزادی ملی صرفا آزاد شدن یک سرزمین نیست؛ حتی صرفا حق تشکیل دولت نیز نیست؛ آزادی در بنیادی‌ترین سطح خود، امکان ظهور سوژه‌ای است که دیگری نتواند پیشاپیش تعیین کند او چیست، چگونه باید خود را بفهمد و چه آینده‌ای برایش قابل تصور است.

از این منظر، مسئله تاریخی کورد فقط مسئله محرومیت از دولت نیست؛ بلکه مسئله محرومیت از حق کامل تعیین خویشتن است. تعیین خویشتن در اینجا دو سطح دارد: حق تصمیم‌گیری درباره سرنوشت سیاسی؛ و بنیادی‌تر از آن، حق تصمیم‌گیری درباره معنای خویشتن. اگر اولی بدون دومی تحقق پیدا کند، ممکن است ساخت سیاسی تغییر کند اما منطق ابژگی ادامه یابد. اما اگر دومی پدید آید، حتی مفهوم دولت نیز دیگر همان مفهوم پیشین نخواهد بود؛ زیرا اکنون دولت نه دستگاهی برای ساختن ملت از بالا، بلکه می‌تواند یکی از صورت‌های نهادی اراده سوژه‌ای باشد که پیشتر خود را به رسمیت شناخته است.

بنابراین مسیری که از شیخ عبیدالله و سمکو آغاز کردیم و از محافل خودآگاهی ملی، تجربه‌های پسامهاباد، کوردانديشی رامان و نقدهای قادری عبور دادیم، نباید همچون حرکت خطی و اجتناب‌ناپذیر تاریخ فهمیده شود. چهار صورت مورد بحث هنوز هم در کنار یکدیگر حضور دارند: هنوز ناسیونالیسمی وجود دارد که کوردستان را اساسا مسئله قدرت می‌بیند؛ ناسیونالیسمی وجود دارد که بر زبان و فرهنگ متمرکز است؛ ناسیونالیسمی وجود دارد که هویت خود را عمدتا در نفی دیگری تولید می‌کند؛ و همزمان کوشش‌هایی وجود دارند که می‌خواهند از خود کوردبودن پرسش کنند.

بنابراین ما نه با چهار دوره بسته تاریخی، بلکه با چهار امکان برای فهم امر کوردی مواجهیم؛ و شاید نزاع آینده ناسیونالیسم کوردی دقیقا میان همین امکان‌ها باشد:

. آیا کورد صرفا می‌خواهد قدرتی را که دیگری در اختیار داشته تصاحب کند؟

. آیا فقط می‌خواهد تفاوت خود را حفظ کند؟

. یا می‌خواهد یک گام رادیکال‌تر بردارد و مرجع تولید معنای وجود خودش شود؟

اگر پاسخ، امکان سوم باشد، آنگاه مسئله کوردستان دیگر فقط مسئله سرزمینی بدون دولت نیست؛ کوردستان تبدیل می‌شود به نام یک مسئله فلسفی: امکان ظهور یک «ما» که حق دارد خود را از درون خویش تعریف کند، بدون آنکه برای اثبات وجودش ناچار باشد ابتدا دیگری را نفی کند. در این نقطه، ناسیونالیسم از سیاست هویت عبور می‌کند و به سیاست سوژگی می‌رسد؛ و شاید رادیکال‌ترین صورت استقلال نیز همین باشد: نه فقط اینکه دیگری دیگر بر من حکومت نکند، بلکه اینکه دیگری دیگر نتواند تعیین کند من چه هستم.

• Benedict Anderson: Die Erfindung der Nation. Zur Karriere eines folgenreichen Konzepts, Frankfurt am Main / New York: Campus Verlag, 2005.

• Stuart Hall: Rassismus und kulturelle Identitat. Ausgewahlte Schriften 2, Hamburg: Argument Verlag, 1994.

• جه‌لال حاجیزاده (رامان): «رامان و زه‌ینی کوردی؛ مقدمه‌ای در باب کشف ذهن کوردی»، پۆلیتیا، ره‌شه‌مه‌ی ۲۰۱۹ .

• قادری، هیرش: عقل سیاسی ایرانی و هویت‌خواهی کوردها. چاپ سوم، نشر ارزان، سوئد،۲۰۱۸

• Stuart Hall: Rassismus und kulturelle Identitat. Ausgewahlte Schriften 2, Hamburg: Argument Verlag, 2021.

• Axel Honneth: Kampf um Anerkennung. Zur moralischen Grammatik sozialer Konflikte, Frankfurt am Main: Suhrkamp, 1994.

تیرگی روابط آمریکا و اوکراین در سایه بی‌اعتمادی متقابل ترامپ و زلنسکی

شبکه خبری سی‌ان‌ان در تحلیلی جامع گزارش داد که روابط واشنگتن و کی‌یف بر سر حملات به زیرساخت‌های انرژی روسیه، کاهش اشتراک‌گذاری داده‌های اطلاعاتی و امتیازدهی به مسکو، به پایین‌ترین سطح خود در ۱۸ ماه گذشته سقوط کرده است.

روابط میان ایالات متحده و اوکراین در پی اختلافات عمیق درباره نحوه پایان‌دادن به جنگ، تحریم‌ها و همکاری‌های امنیتی، به‌شدت دچار تنش شده است. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، با انتقاد شدید از ولودیمیر زلنسکی، او را به سنگ‌اندازی در مسیر صلح متهم کرده و اظهار داشت که شاید زمان آن رسیده باشد که شخص دیگری به نمایندگی از اوکراین مذاکره کند. ترامپ پیش‌تر نیز ضربات ارتش اوکراین به پالایشگاه‌های نفت روسیه را اقدامی «شرم‌آور» خوانده بود؛ حملاتی که با افزایش قیمت جهانی سوخت، برنامه‌های انتخاباتی کاخ سفید پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای را تحت فشار قرار داده است.

در مقابل، زلنسکی در واکنش به مواضع ترامپ تأکید کرد داشتن شرکای صریح بهتر از کسانی است که حتی با لبخند بر لب در کنار عاملان کشتار می‌ایستند.

این تنش‌ها در حالی ابعاد علنی یافته است که کی‌یف در اقدامی تلافی‌جویانه، پایانه نفتی و مراکز داده سنت‌پترزبورگ روسیه را با حملات پهپادی گسترده هدف قرار داد. هم‌زمان، نگرانی‌های اوکراین و متحدان اروپایی از سیاست‌های کاخ سفید رو به فزونی است؛ به‌ویژه پس از آنکه ترامپ معافیت‌های تحریمی جدیدی برای صادرات گازوئیل روسیه صادر کرد؛ اقدامی که زلنسکی آن را «اشتباهی تاریخی» و موجب تقویت ماشین جنگی پوتین دانست. از سوی دیگر، گزارش‌هایی مبنی بر بررسی احتمال برگزاری نشستی سه‌جانبه میان آمریکا، روسیه و چین بدون حضور اوکراین، با واکنش تند دستگاه دیپلماسی کی‌یف روبه‌رو شد و آن را پاداشی نامشروع به پوتین قلمداد کرد.

ابعاد امنیتی این شکاف به خطوط مقدم نبرد نیز کشیده شده است. کی‌یف واشنگتن را متهم کرده است که دسترسی سامانه‌های استارلینک برای هدایت پهپادها را محدود کرده و ارسال هشدارهای زودهنگام ماهواره‌ای درباره حملات موشک‌های بالستیک روسیه به شهرهای اوکراین را متوقف ساخته

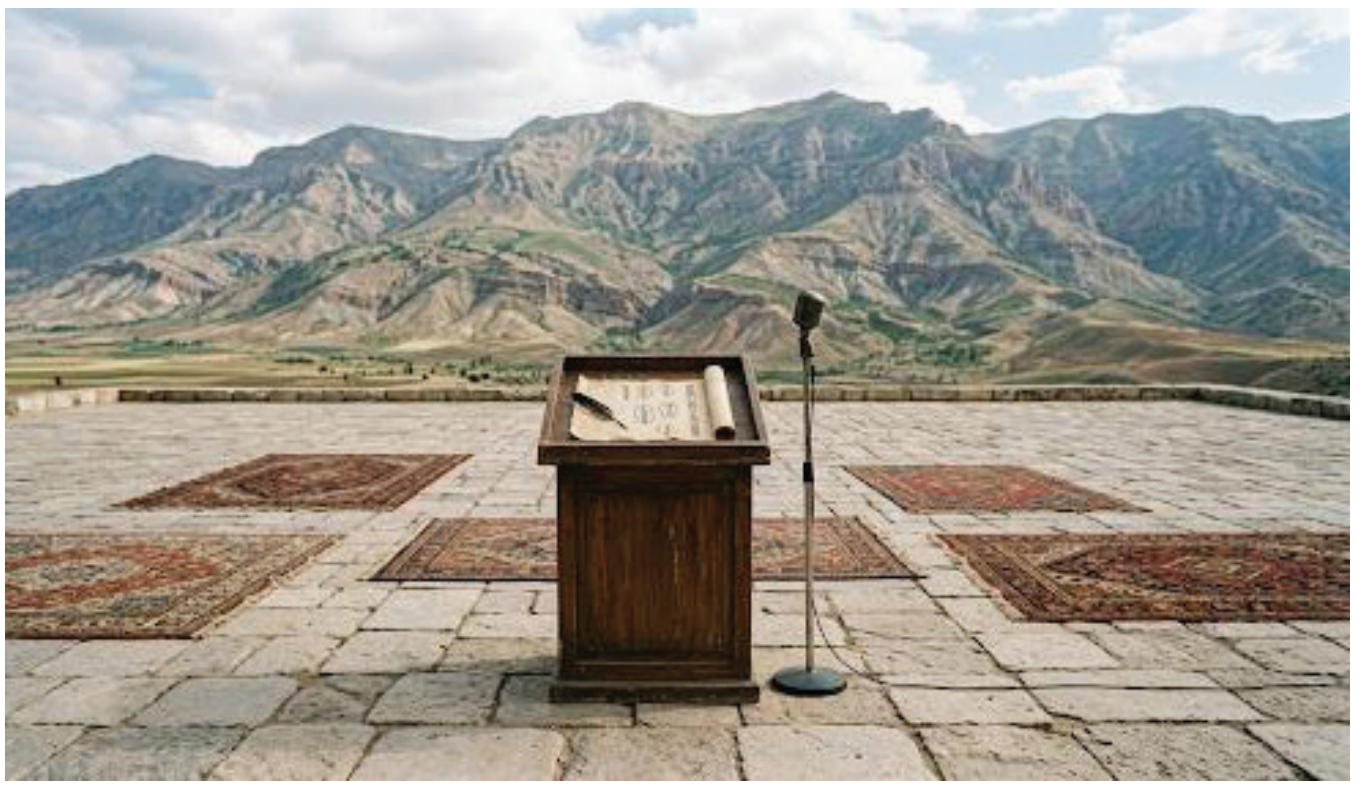


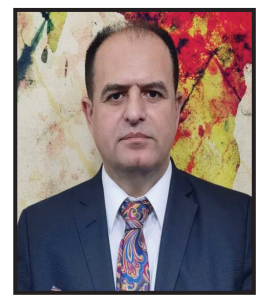
است؛ اتهامی که مارکو روبیو، وزیر امور خارجه آمریکا، آن را رد کرد و از زلنسکی خواست تمام تمرکز خود را بر پایان‌دادن به جنگ قرار دهد. بااین‌حال، تداوم ۷۶ حمله موشکی روسیه به تأسیسات انرژی اوکراین پس از ادعای آتش‌بس موقت، چشم‌انداز دستیابی به صلحی پایدار را در هاله‌ای از ابهام برده است.

منبع: شبکه خبری سی‌ان‌ان / بازتنظیم در کوردستان میدیا

کوردستان
• شماره: ۹۲۹
۳۰ مهر ۱۴۰۵- ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

سیاست از واژه‌ها آغاز می‌شود





آزاد مستوفی

در منازعات سیاسی، واژه‌ها صرفا ابزارهایی برای توصیف نیستند بلکه در بسیاری از موارد، خود میدان منازعه‌اند. مبارزه سیاسی فقط مبارزه برای کسب قدرت نیست، مبارزه برای تعریف مفاهیم نیز هست. هر جامعه سیاسی می‌کوشد واژه‌هایی را که واقعیت آن را توضیح می‌دهند وارد زبان رسمی، حقوقی و عمومی کند؛ بنابراین ترمینولوژی سیاسی بخشی از زیرساخت فکری مبارزه سیاسی است. آگاهی از ترمینولوژی سیاسی را نباید یک امر تزئینی در علم کلام تلقی کرد. در دیالوگ، مناقشات و مذاکرات سیاسی، انتخابات، تدوین قانون اساسی، توافق‌های انتقالی و قراردادهای سیاسی و مدنی، واژه‌ها حامل دامنه‌ای از حقوق، تعهدات و اختیاراتند. یک واژه می‌تواند مطالبه‌ای را به سطح حقوق فردی محدود کند یا آن را در سطح حقوق جمعی مطرح سازد، می‌تواند یک مسئله را اداری نشان دهد یا سیاسی و می‌تواند یک جامعه را صرفا به‌عنوان جمعی از شهروندان تعریف کند یا به‌عنوان یک واحد جمعی دارای هویت و مطالبات سیاسی.

از این رو، یکی از پیش‌شرط‌های گفت‌وگوی جدی درباره آینده ملت‌ها در ایران، نه حذف تفاوت‌های مفهومی بلکه دیالوگ و شفاف‌سازی آنهاست. گفت‌وگویی که در آن طرفین دقیقا بدانند مفاهیمی مانند ملت، قوم، اتنیک، اقلیت مذهبی، حق تعیین سرنوشت، جامعه، خلق، خودگردانی، فدرالیسم، تمرکززدایی، تمامیت ارضی، استقلال‌طلبی، جدایی‌خواهی، شهروندی و... هر یک دارای پیشینه تاریخی، بار حقوقی و پیامد سیاسی مشخصی هستند. وقتی‌که طرفین بدانند این مفاهیم چه معنایی دارند به‌مراتب امکان بیشتری برای رسیدن به توافق‌های روشن و قابل سنجش نیز دارند. در چنین چارچوبی، مبارزه بر سر کلمات نه بازی با واژه‌ها بلکه بخشی از مبارزه بر سر تعریف نظم سیاسی آینده است. انتخاب یک واژه به جای واژه‌ای دیگر می‌تواند دامنه حقوقی و سیاسی یک مطالبه را گسترش یا محدود کند. این مسئله در جوامع کثیرالمله به‌ویژه در جوامعی که در آن میان دولت مرکزی و ملل تحت ستم، کشمکش و مناقشه بر سر هویت و حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی وجود دارد؛ اهمیت دوچندانی پیدا می‌کند. بدون شک شناخت دقیق ترمینولوژی سیاسی برای هر فرد و جریان سیاسی و هر جامعه‌ای که در پی تعریف حقوق جمعی خود است، اهمیت بنیادین دارد. یکی از خطاهای رایج در گفت‌وگوهای سیاسی این است که واژه‌ها را خنثی و بی‌طرف تصور کنیم که چنین برداشتی هرگز قابل دفاع نیست. مفاهیم سیاسی درون تاریخ، نهادها و روابط قدرت شکل می‌گیرند و معنای آنها نیز در همین بستر تغییر می‌کند. مناقشه سیاسی فقط بر سر در اختیار داشتن قدرت نیست بلکه بر سر این است که اساسا چه چیزی «موضوع» قدرت و چه کسی «فاعل» سیاست شناخته شود. زمانی‌که در ادبیات سیاسی فارسی واژگان «قوم/اتنیک/جامعه» استفاده می‌شود، بیشتر حقوق فرهنگی، مدنی و شهروندی را شامل می‌شود اما هنگامی‌که همان مردم «ملت» تلقی شوند، موضوعاتی همچون نمایندگی سیاسی جمعی، خودگردانی، حق تعیین سرنوشت و جایگاه آن در ساختار و مشارکت حاکمیت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. البته این رابطه مکانیکی و یکسان در همه نظام‌های حقوقی وجود ندارد و یک واژه به تنهایی حق مشخصی ایجاد نمی‌کند اما زبان حقوقی و سیاسی می‌تواند دامنه مباحثی را که قابل طرح و مذاکره‌اند، به‌شدت تحت تأثیر قرار دهد.

زبان سیاسی، ابزار قدرت است

قدرت فقط در پارلمان، ارتش، دولت یا ساختار اقتصادی اعمال نمی‌شود، در زبان نیز اعمال می‌شود. زمانی‌که یک گفتمان قادر باشد تعریف غالب یک مفهوم را تثبیت کند، در واقع بخشی از قدرت سیاسی را در اختیار دارد. برای نمونه، اگر یک مناقشه سیاسی از ابتدا در قالب «مسئله اقلیت» تعریف شود، پرسش اصلی ممکن است این باشد که چگونه حقوق فرهنگی و مدنی اقلیت تضمین شود؟ اما اگر همان مناقشه در قالب «مسئله یک ملت فاقد دولت» یا «ملل تحت ستم در یک حاکمیت» تعریف شود، پرسش‌هایی درباره وضعیت سیاسی آن ملت، مشارکت جمعی، خودگردانی و حق تعیین سرنوشت نیز وارد گفت‌وگو می‌شود. این تفاوت را نباید به‌معنای آن دانست که هرکس یک واژه خاص را به‌کار برد، حقیقت را در اختیار دارد؛ بلکه نکته اساسی این است که «قاب مفهومی» هر مناقشه، تعیین می‌کند چه پرسش‌هایی اصلا مشروع و قابل طرح شمرده شوند. به همین دلیل، می‌توان از نوعی «سیاست نامگذاری» سخن گفت. نامگذاری نه به این معنا که واژه‌ها همیشه واقعیت را خلق می‌کنند بلکه بدین معنا که آنها در تشخیص واحد سیاسی، صاحب حق، موضوع مناقشه و دامنه راه‌حل‌های ممکن نقش دارند که البته این سیاست نامگذاری در صحنه سیاسی ایرانی و ادبیات سیاسی فارسی عمدا به بیراهه برده شده است.

ترمینولوژی را می‌توان «نظام مفاهیم و واژه‌های تخصصی یک حوزه» دانست. بنابراین، شناخت ترمینولوژی سیاسی صرفا حفظ کردن معنی چند کلمه نیست بلکه فهم ارتباط میان مفاهیم، تاریخ شکل‌گیری آنها، کاربردشان در نهادهای سیاسی و حقوقی و پیامدهای هر یک است. برای مثال تمرکززدایی با خودگردانی یکسان نیست. تمرکززدایی ممکن است صرفا انتقال بخشی از اختیارات اداری از مرکز به استانها باشد که هم اکنون در تقسیمات اداری رژیم ایران وجود دارد در حالی‌که خودگردانی/خودمختاری/اتونومی معمولا به وجود یک واحد سیاسی با اختیارات تضمین‌شده و نسبتا پایدار اشاره دارد. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که در ادبیات سیاسی ملت‌های تحت ستم مطرح می‌شود «حق تعیین سرنوشت» است. این مفهوم در حقوق بین‌الملل نیز جایگاه مشخصی دارد. ماده یک میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تصریح می‌کند که همه ملت‌ها حق تعیین سرنوشت دارند و به موجب این حق، آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال می‌کنند اما این مفهوم لزوما مترادف با «استقلال» نیست. شکل تحقق آن می‌تواند موضوع مناقشه حقوقی و سیاسی باشد و در ادبیات تطبیقی، از مشارکت سیاسی و خودگردانی تا ترتیبات فدرال و دیگر اشکال سازماندهی قدرت را در برمی‌گیرد. تبدیل «حق تعیین سرنوشت» به مترادف قطعی «تجزیه‌طلبی»، دامنه معنایی آن را محدود می‌کند همانگونه که تبدیل آن به مترادف قطعی «استقلال»، سایر برداشت‌ها و مدل‌های ممکن را حذف می‌کند و تحلیل علمی باید این تمایزها را حفظ کند.

ملاحظاتی درباره «ملت» فارسی

همین مسئله درباره ملت و قوم/اتنیک/جامعه نیز صادق است. در ادبیات سیاسی ایران Nation به اشتباه به «ملت» ترجمه شده است؛ این در حالی است که ملت کلمه‌ای عربی و به معنای دین، راه و روش است و هیچ معنا و مفهوم نژادی را در بر نمی‌گیرد. در ادبیات عربی «قوم/شعب/امت» به معنای ملت است. در قرآن واژه ملت ۱۷بار به‌کار رفته و همگی به معنای «راه و روش پیامبران» است مانند سوره بقره، آیه ۱۳۵: «وقالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین» یا در سوره کهف، آیه ۲۰ : «انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم في ملتهم ولن تفلحوا اذا ابدا» یعنی: «اگر بر شما دست یابند، سنگسارتان می‌کنند یا شما را به آیین خود بازمی‌گردانند و در آن‌صورت هرگز رستگار نخواهید شد».

حتی در اشعار فارسی هم ملت به معنای دین بوده است، به‌عنوان مثال:

«ساقیا باده صبوح بیار / دانه دام هر فتوح بیار
قبله ملت مسیح بده / آفت توبه نصوح بیار» — انوری
«هر چه گیرد علتی علت شود / کفر گیرد کاملی ملت شود» — مولانا جلال‌الدین بلخی
«جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چو ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» — حافظ

مفهوم ملت به معنای «nation» از زمان مشروطیت، سایه خود را بر ادبیات سیاسی فارسی انداخت و در زمان رضاشاه پهلوی با الگوی فرانسوی «یک دولت، یک ملت (Nation-State)» بازتعریف شد که بر محور «تشیع، زبان فارسی، تاریخ یکپارچه و ساختار سیاسی متمرکز» استوار بود و چند دهه است به مفهوم غالب ناسیونالیسم رسمی در ایران بدل گشته است. این «غلط رایج» اما در واقع به چه معناست؟ ملت به معنای مجموعه‌ای از افراد است که دارای زبان، تاریخ، سرزمین، فرهنگ، سرزمین مشترک و هویت جمعی واحدی هستند. یعنی در ایران کورد، فارس، ترک آذری، عرب، گیلک، بلوچ و... ملل مجزایی هستند که در کشور ایران کنونی زندگی می‌کنند. مترجمان عصر مشروطه که رسما برخی مفاهیم را برگرفته از زبان و ادبیات سیاسی و حقوقی فرانسه وارد زبان فارسی کردند، در موارد متعدد دیگری هم دقت وافر را به خرج ندادند و اکنون چنین برداشت می‌شود که هر فرد و مردمی خود را ملت بخواند با تئوری ملت-دولت به آن نگریسته می‌شود که کاملا اشتباه است و اگر به لیست کشورهای عضو سازمان ملل نگاهی بیندازیم، کشورهای کثیرالمله زیادی در دنیا وجود دارد. مرکزگرایان ایرانی برای این‌که مفاهیم خود را به ملت‌های تحت ستم در ایران، تحمیل کنند در منازعات سیاسی مفاهیمی همچون اتنیک، قوم، ملیت، خلق و جامعه را سعی کرده‌اند جا بیندازند ولی این مفاهیم هیچ‌کدام بار هویتی برای احقاق حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی «ملت» را ندارد و فقط در حد مدیریت حقوق مدنی و فرهنگی است.

به همین دلیل در هر قرارداد سیاسی، قانون اساسی یا توافق انتقالی، تفاوت میان حقوق فردی و حقوق جمعی، حقوق شهروندی و حقوق ملی بسیار مهم است و یکی از مهم‌ترین وظایف روشنفکری و شفاف‌سازی مفاهیم سیاسی پیش از آنکه ارائه پاسخ باشد، پرسیدن این سؤال است که «مسئله را با چه واژه‌هایی تعریف می‌کنیم؟» زیرا بسیاری از اختلافات سیاسی در واقع ناشی از آن است که طرفین درباره یک پدیده واحد سخن نمی‌گویند بلکه از دو دستگاه مفهومی متفاوت استفاده می‌کنند. حقوق شهروندی استان‌های حاشیه‌ای یا حقوق ملی ملت‌های تحت ستم؟ این همان جایی است که شناخت ترمینولوژی سیاسی برای گفتمان کوردها و دیگر ملل غیرفارس در ایران اهمیت پیدا می‌کند. جامعه‌ای که نتواند میان مفاهیم یاد شده تمایز بگذارد، ممکن است در مذاکرات سیاسی مطالبه‌گری‌هایی مطرح کند که از نظر مفهومی مبهم‌اند و در نتیجه قابلیت تفسیرهای متعارض پیدا می‌کنند. برای ملل تحت ستم، تسلیم در برابر ترمینولوژی مرکزگرایان، پیش‌درآمد شکست در حاکمیت است زیرا کسی که زبان نبرد را ببازد، پیش از آغاز گفتگو، بازی را واگذار کرده است و در جهان سیاست گذشته از بالانس قدرت سخت‌افزاری هر کس کلمات را نامگذاری کند، فردا قوانین را او خواهد نوشت.

دهم اکتبر؛ پژواک فریاد عدالت در برابر سیاهی چوبه‌های دارچوبه‌های دار



هم‌زمان با دهم اکتبر، روز جهانی مبارزه با مجازات اعدام، انجمن زندانیان سیاسی شرق کوردستان با انتشار بیانیه‌ای، خواستار توقف فوری اعدام‌ها و افزایش فشارهای بین‌المللی بر جمهوری اسلامی برای لغو این مجازات شد و تأکید کرد که حق حیات از بنیادی‌ترین حقوق انسانی است.

این انجمن در بیانیه خود اعلام کرد که مجازات اعدام در ایران، به‌ویژه در کوردستان، طی دهه‌های گذشته به ابزاری برای سرکوب مخالفان سیاسی و عقیدتی تبدیل شده است.

در این بیانیه آمده است که جمهوری اسلامی با استفاده از اتهاماتی مانند «محاربه» و «افساد فی‌الارض»، زمینه صدور احکام اعدام را فراهم می‌کند؛ در حالی که اجرای این احکام، به‌ویژه علیه زندانیان سیاسی و عقیدتی، نگرانی‌های جدی درباره رعایت حقوق بشر و عدالت قضایی ایجاد کرده است.

انجمن زندانیان سیاسی شرق کوردستان همچنین با اشاره به اعدام‌های دسته‌جمعی زندانیان سیاسی در دهه‌های گذشته، بر ضرورت برگزاری دادگاه‌های عادلانه، شفاف و مستقل و روشن شدن حقیقت درباره این پرونده‌ها تأکید کرد.

این انجمن از نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر خواست سکوت در برابر اعدام‌ها را پایان دهند و برای توقف اجرای این مجازات در ایران اقدام کنند.

در پایان این بیانیه، بر ضرورت اتحاد و تلاش جمعی برای پایان دادن به مجازات اعدام تأکید شده و شعار «نه به اعدام؛ آری به زندگی و کرامت انسانی» به‌عنوان پیام اصلی این روز مطرح شده است.

کوردستان
شماره: ۹۲۹
۳۰ مهر ۱۴۰۵- ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

ایران برابر؛ پی‌ریزی قراردادی نوین برای همزیستی، آزادی و عدالت



ابراهیم محمدپور



مسئله کوردستان را نمی‌توان موضوعی محلی، حاشیه‌ای یا پرونده‌ای امنیتی فرض کرد؛ این چالش عمیقا با الگوی کلان تمرکز، ساختار دولت و میزان رسمیت‌یافتن حقوق ملل در ایران پیوند دارد. حل دموکراتیک مسئله کوردستان، نه تهدیدی برای ثبات، بلکه مقدمه و ضامن دموکراتیزاسیون در کل جغرافیای سیاسی ایران است.

مقدمه: مسئله ایران فقط تغییر حکومت نیست

بحران سیاسی کنونی ایران را نمی‌توان صرفا به تغییر رژیم یا جابه‌جایی طبقه حاکم فروکاست. چالش بنیادین، بازتعریف مناسبات دولت با جامعه، تفکیک رابطه مرکز با پیرامون و سامان‌بخشی به حقوق ملل و شهروندانی است که در این جغرافیا زیسته‌اند. تجربه تاریخی معاصر نشان داده است که دگرگونی در هرم قدرت، بدون بازنگری در پایه‌های حقوقی، سیاسی و فرهنگی ساختار حکمرانی، همواره به بازتولید سلطه و استبداد در هیئتی تازه انجامیده است.

آینده دموکراتیک ایران در گرو انعقاد قراردادی سیاسی و حقوقی است که به جای تحمیل یکسان‌سازی، بر شالوده برابری، آزادی، عدالت ساختاری و همزیستی داوطلبانه پی‌ریزی شود. چنین پیمانی باید همزمان حقوق فردی شهروندان و حقوق جمعی ملل را به رسمیت بشناسد و زمینه مشارکت تعیین‌کننده آنان را در سرنوشت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود فراهم سازد.

از «یکسان‌سازی اجباری» تا «همزیستی داوطلبانه»

یکی از ریشه‌های تاریخی بحران در ایران، غلبه الگوی دولت‌سازی متمرکز و یکسان‌ساز بوده است؛ مدلی که با تکیه بر زبان، هویت و فرهنگ مسلط، تصویری تک‌صدا از ملت ساخت و واقعیت کثرت‌گرای جامعه را سرکوب کرد. این رویکرد نه به استقرار ثبات انجامید و نه برابری به همراه آورد، بلکه شکاف‌های عمیق ساختاری، حس تحقیر جمعی و بی‌اعتمادی تاریخی پدید آورد.

در تقابل با این الگوی فرسوده، اصل «همزیستی داوطلبانه» تأکید می‌کند که هیچ ملتی نباید برای برخورداری از حقوق برابر شهروندی، ناگزیر به انکار زبان، تاریخ و هویت خویش باشد. همبستگی پایدار زمانی حاصل می‌شود که هویت‌های جمعی آزادانه و بر پایه توافقی دموکراتیک در ساختار سیاسی شریک شوند، نه آنکه با ابزار سرکوب و امنیتی‌سازی به انفعال کشانده شوند. گذر به همزیستی داوطلبانه نیازمند به رسمیت شناختن تنوع ملی و تعبیه ضمانت‌های خلل‌ناپذیر قانونی برای صیانت از آن است.

تمامیت ارضی و توزیع قدرت؛ تفکیک دو انگاره

تمامیت ارضی و تمرکزگرایی دو مفهوم متمایزند. یکپارچگی سرزمینی هرگز به معنای اداره متمرکز امور یا انحصار تصمیم‌گیری در دست دیوان‌سالاری پایتخت نیست. تجارب جهانی اثبات کرده است که یک کشور می‌تواند با حفظ یکپارچگی جغرافیایی، ساختاری کاملا غیرمتمرکز یا فدرال بنا کند و اختیارات را میان مناطق توزیع نماید.

بحران زمانی آغاز می‌شود که تمامیت ارضی به حربه‌ای ایدئولوژیک برای سلب حقوق ملل و مسدودسازی هرگونه گفت‌وگو پیرامون تمرکززدایی بدل گردد. در این وضعیت، مطالبه مشروع خودمدیریتی، به جای تحلیل دموکراتیک، با برچسب‌های امنیتی مواجه می‌شود. سامان آینده مستلزم تفکیک شفاف میان مرزهای سرزمینی و توزیع دموکراتیک قدرت است؛ نظمی که شکل نهایی آن نه از پیش تحمیل شده باشد و نه حقوق ملل تابع اراده یک‌سویه مرکز قرار گیرد.

فدرالیسم؛ پیمانی حقوقی برای تقسیم ساختار قدرت

فدرالیسم کارآمدترین سازوکار حقوقی برای تنظیم تعامل میان حاکمیت سراسری و واحدهای تشکیل‌دهنده کشور است. در الگوی فدرال، تفکیک اختیارات بر پایه قانون اساسی سامان می‌یابد و صلاحیت‌های هر سطح، وظایف و شیوه‌های حل اختلاف شفاف می‌گردد. فدرالیسم صرفا تفویض اختیارات اداری یا صدقه‌ای از سوی حکومت مرکزی نیست، بلکه بازآرایی پایه‌ای قدرت در جهت تضمین خودمدیریتی، مشارکت سیاسی و حفاظت از حقوق فرهنگی و زبانی است؛ اختیاراتی ساختاری که هیچ دولتی مجاز به بازپس‌گیری یک‌جانبه آن نباشد.

البته فدرالیسم به تنهایی معجزه نمی‌کند؛ دوام آن مشروط به تدوین قانون اساسی دموکراتیک، تفکیک قوا، وجود دادگاه بی‌طرف قانون اساسی و گردش آزاد اطلاعات است. بنابراین، فدرالیسم در ایران باید در متن پروژه‌ای سراسری و فراگیر برای دموکراتیزاسیون دنبال شود.

بازخوانی حق تعیین سرنوشت از مدار مشارکت

حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اصول پذیرفته‌شده حقوق بین‌الملل، به معنای اراده آزاد جوامع در گزینش مسیر رشد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خویش است. این اصل را نباید تنها به جدایی‌طلبی تقلیل داد، بلکه تجلی عینی آن در مشارکت تام و سهم‌بری واقعی از قدرت تعریف می‌شود.

شناسایی این حق در آینده ایران ایجاب می‌کند که ملل ساکن کشور در تدوین قانون اساسی، صورت‌بندی نظم جدید و مدیریت امور خود صاحب رأی تعیین‌کننده باشند. حضور نمادین و فرمایشی نمایندگان مناطق در نهادهای مرکزی، هرگز پاسخگوی این حق نخواهد بود. تبدیل حق تعیین سرنوشت به سازوکاری عینی، اتحاد سیاسی را نه حاصل اجبار، بلکه بازتاب پیمانی دموکراتیک میان طرف‌هایی برابر می‌سازد.

هویت زبانی؛ بنیادی سیاسی و تمدنی

زبان تنها ابزار گفت‌وگو نیست، بلکه بستر آگاهی تاریخی، ادبیات و هویت جمعی یک جامعه است. محروم‌سازی انسان‌ها از آموزش به زبان مادری، ستمی مضاعف است که به نابرابری در فرصت‌های شغلی، افت منزلت اجتماعی و محرومیت اداری می‌انجامد.

رسمیت‌یافتن حقوق زبانی باید ریشه در متن قانون اساسی داشته باشد؛ امری که شامل حق آموزش به زبان مادری، استفاده از زبان‌های ملی در ادارات و نهادهای محلی و اختصاص بودجه عادلانه برای شکوفایی ادبی و رسانه‌ای آنهاست. در ساختاری دموکراتیک، وجود زبان مشترک سراسری برای ارتباطات کلان، نافی رسمیت زبان‌های ملل ایران نیست. برابری زبانی نه در پی انزوای هیچ زبانی، بلکه درصدد برچیدن امتیازهای انحصاری و شکوفایی کثرت فرهنگی است.

عدالت ساختاری و مهار تبعیض سرزمینی

نابرابری در ایران به شکلی عریان در توزیع منابع، فرصت‌های توسعه و انباشت سرمایه نمایان است. هنگامی که مناطقی خاص با وجود برخورداری از منابع زیرزمینی و موقعیت‌های ژئوپلیتیک، مدام از امکانات اولیه، زیرساخت‌های صنعتی، نظام سلامت و آموزش مناسب محروم می‌مانند، با ستمی ساختاری مواجهیم.

عدالت سرزمینی مستلزم آن است که سهم مناطق از ثروت ملی، به ویژه درآمدهای منابع طبیعی، با معیارهای روشن و با مشارکت نهادهای انتخابی محلی تعیین شود. زدودن محرومیت تاریخی از مناطق پیرامونی، علاوه بر ضرورت انسانی، شرط غیرقابل انکار برای اعتمادسازی و پایداری همبستگی اجتماعی در سراسر کشور است.

دموکراسی کثرت‌گرا و عبور از صندوق‌های صوری

دموکراسی را نمی‌توان به مناسک دوره‌ای انتخابات یا تحمیل رأی اکثریت عددی فروکاست. هرچند انتخابات آزاد عنصری کلیدی است، اما دموکراسی ماهوی متکی بر نظارت بر قدرت، آزادی نهادهای مدنی، مطبوعات مستقل و حمایت حقوقی از اقلیت‌هاست.

چنانچه اکثریتی سیاسی قادر باشد اراده خود را بدون مهار قانونی بر جوامع متنوع تحمیل کند، صندوق رأی به ابزاری برای ستم بدل خواهد شد. دموکراسی متکثر نیازمند چارچوبی حقوقی است که همزمان آزادی‌های بنیادین فردی و حقوق جمعی ملل را تضمین کند؛ به گونه‌ای که هیچ اکثریت یا دولتی توان پایمال‌سازی حقوق پایه‌ای دیگران را نداشته باشد.

سکولاریسم؛ دولتی بی‌طرف و متعلق به همگان

جدایی کامل نهاد دین از حکومت، ضامن زیست برابر آحاد جامعه فارغ از عقاید دینی یا غیردینی آنان است. دولت سکولار نه در پی دین‌ستیزی است و نه مذهب را ملاک برخورداری از مزایای سیاسی و مدنی قرار می‌دهد؛ بلکه نسبت به کلیه باورها بی‌طرف می‌ماند.

در این نظام، آزادی اندیشه، مذهب، وجدان و سبک زندگی از تضمین کامل برخوردار است و هیچ شهروندی به خاطر عقیده مجازات یا محروم نمی‌شود. قوانین عمومی باید محصول خرد جمعی و مصالح مدنی باشند، نه برخاسته از تحمیل شریعت یا ایدئولوژی بر جامعه. سکولاریسم مانع اصلی انحصار قدرت در دست متولیان عقیدتی است.

زن، زندگی، آزادی؛ بنیان تجدد سیاسی

جنبش «ژن، ژیان، ئازادی» نمایان ساخت که رهایی زنان، کرامت انسانی و خودمختاری فردی، مؤلفه‌هایی مجزا از سرنوشت سیاسی کشور نیستند. این جنبش با به چالش کشیدن اقتدارگرایی مسلط، برابری جنسیتی را به عنوان قلب تپنده رهایی سیاسی تثبیت کرد.

تضمین برابری حقوقی زنان و مردان باید در سراسر ساختار قضایی، قانون‌گذاری و اقتصادی ریشه بدواند و دسترسی عادلانه به فرصت‌های مدیریتی محقق شود. هیچ نظامی نمی‌تواند ادعای دموکراسی داشته باشد درحالی‌که نیمی از پیکره جامعه را به انقیاد بکشد. برابری جنسیتی ستون فقرات قرارداد نوین است و تحقق آن را نمی‌توان به آینده موکول کرد.

قانون اساسی نوین؛ سد نهایی در برابر بازتولید دیکتاتوری

تجربه نشان داده است که سقوط حاکمان خودکامه بدون برچیدن بسترهای نهادی بازتولید قدرت، به آزادی ختم نمی‌شود؛ تمرکز اختیارات و عدم نظارت، زمینه ظهور جباریت تازه را فراهم می‌سازد. قانون اساسی نوین باید با مشارکت برابر همه شهروندان و ملل تدوین گردد و اختیارات ساختارها، حدود حاکمیت، استقلال دادگستری و حقوق بنیادین را بی‌ابهام تعریف کند.

حقوق ملی، زبانی و اداری ملل ساکن ایران باید چنان در متن قانون اساسی تحکیم شود که هیچ دولتی نتواند آن را به صورت یک‌سویه محدود سازد.

قانون اساسی زمانی سد راه استبداد است که ابزاری برای محدودسازی و مهار قدرت باشد، نه وسیله‌ای در جهت توجیه اقتدار حاکمان.

از چرخه بازتولید انتقام به منطق برابری

گذار موفق از اقتدارگرایی نباید به تسویه‌حساب، کینه‌توزی و قربانی‌سازی متقابل بینجامد. عدالت انتقالی در پی آشکارسازی حقیقت، پاسخگوسازی نقض‌کنندگان حقوق بشر، دادخواهی عادلانه و بستن راه تکرار خشونت است. در این روند، تفکیک مسئولیت فردی عاملان از هویت انتسابی جمعی اهمیتی حیاتی دارد؛ چراکه هیچ فرد یا گروهی نباید به سبب تعلق ملی، زبانی، مذهبی یا پیشینه سیاسی‌اش مجازات گردد.

هدف عدالت انتقالی، استقرار حاکمیت قانون و برچیدن مصونیت از مجازات است، نه تعویض نقش ستمگر و ستمدیده. منطق برابری زمانی حاکم می‌شود که هیچ جریانی خود را مالک انحصاری سرنوشت کشور نداند.

مسئله کوردستان در کانون مسئله سراسری ایران

مسئله کوردستان را نمی‌توان موضوعی محلی، حاشیه‌ای یا پرونده‌ای امنیتی فرض کرد؛ این چالش عمیقا با الگوی کلان تمرکز، ساختار دولت و میزان رسمیت‌یافتن حقوق ملل در ایران پیوند دارد. حل دموکراتیک مسئله کوردستان، مقدمه و ضامن دموکراتیزاسیون در کل جغرافیای سیاسی ایران است.

شناسایی حقوق ملی مردم کوردستان، استقرار خودمدیریتی و نقش‌آفرینی مؤثر در سطوح حاکمیتی باید بر پایه توافقی حقوقی حاصل شود. چنین توافقی به جای مطالبه یک‌جانبه اطاعت، متضمن احترام و حقوق متقابل است. مشارکت آزادانه کوردها در اداره سرنوشت خویش، با رویکرد سیاسی حزب دموکرات کوردستان ایران در همگرایی حقوق ملی با پروژه سراسری فدرالیسم و دموکراسی همخوانی بنیادین دارد؛ رویکردی که نه تهدیدی برای ثبات، بلکه رکنی در تحکیم آن است.

پایه‌های هشت‌گانه قرارداد نوین

برای آنکه پیمان آینده از مفاهیم انتزاعی فراتر رود، هشت اصل محوری مبنای این توافق جمعی قرار می‌گیرد:

۱. برابری تام شهروندی: نفی تبعیض بر پایه جنسیت، تبار، زبان، مذهب، عقیده و خاستگاه اجتماعی.

۲. رسمیت کثرت ملی و فرهنگی: پایان‌دادن به یکسان‌سازی اجباری و تضمین همه‌جانبه حقوق ملل ساکن ایران.

۳. توزیع دموکراتیک قدرت: پی‌ریزی نظامی غیرمتمرکز یا فدرال با مرزبندی شفاف صلاحیت‌های مرکز و مناطق.

٤. حق مشارکت و تعیین سرنوشت: نقش‌آفرینی واقعی ملل و شهروندان در تدوین قانون اساسی و مدیریت سرنوشت سیاسی خویش.

۵. عدالت سرزمینی: توزیع شفاف و عادلانه بودجه و منابع ملی و رفع تبعیض‌های انباشته از مناطق پیرامونی.

٦. سکولاریسم ساختاری: جدایی نهاد دین از حکومت و پاسداری از آزادی وجدان و برابری حقوقی باورمندان و ناباوران.

۷. برابری جنسیتی: تضمین مشارکت برابر زنان در کلیه عرصه‌های تصمیم‌گیری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی.

۸. حاکمیت قانون و تفکیک قوا: استقرار دادگستری مستقل، نظارت دائمی بر مسئولان و لغو مصونیت‌های خودسرانه.

سخن پایانی: گشودن راهی نو

سرنوشت ایران به توانایی نیروهای سیاسی و اجتماعی در عبور از توهم تمرکزگرایی و یکسان‌سازی پیوند خورده است. تغییر حکومت به تنهایی گره‌گشا نیست؛ آنچه اصالت دارد، ماهیت ساختار حقوقی و سیاسی پسااستبداد است.

ایران برابر با نفی تمایزها برپا نمی‌شود، بلکه با ارج‌نهادن به آنها شکل می‌گیرد؛ با انباشت قدرت در مرکز حفظ نمی‌شود، بلکه با توزیع عادلانه اختیارات پایدار می‌ماند؛ و با تحمیل و ارعاب متحد نمی‌گردد، بلکه در سایه پیوند داوطلبانه و برابری حقوقی به همبستگی می‌رسد. این مسیر، اگرچه مستلزم گفت‌وگو و درک متقابل است، تنها شاهراه عبور به سامانی است که در آن آزادی، عدالت و کرامت انسانی، حق تخطی‌ناپذیر تمامی انسان‌ها باشد.

***

کوردستان
• شماره: ۹۲۹
۳۰ مهر ۱۴۰۵- ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

تجزیه‌طلبی؛
حربه‌ای ساختگی یا هراسی خودخواسته؟



این کوردستان نیست که باید مدام وفاداری خود را به سیستمی نابرابر اثبات کند؛ این مدافعان تمرکز هستند که اگر خواهان کشوری مشترک و پایدارند، باید بیاموزند چگونه بر مبنای احترام، کرامت و برابری تام با کوردستان بمانند

برادوست

سال‌هاست که گفتمان سیاسی غالب در ایران، واژه «تجزیه‌طلبی» را به بسامدی همیشگی در نطق‌ها، مقاله‌ها و مواضع خود بدل ساخته است. اما چرا این مفهوم، با وجود انکار مداوم و مستدل آن از سوی جوامع پیرامونی و مشخصا کوردستان، همچنان به عنوان یک دغدغه یا کلیدواژه پرطنین بازتولید می‌شود؟ آیا این هراس ریشه در واقعیتی انضمامی دارد یا کارکردی ابزاری در خدمت حفظ سلسله‌مراتب سلطه پیدا کرده است؟ استدلال طرفین در این کارزار گفتمانی چیست، ریشه‌های بنیادین این شکاف ادراکی در کجا نهفته است و آیا می‌توان میان این دو دیدگاه پلی عادلانه و پایدار بنا نهاد؟

نگاهی به آرایش سیاسی نشان می‌دهد که مدعیان و نگرانان خطر تجزیه، عمدتا در طیف‌های مرکزگرا جای دارند؛ درحالی‌که جوامع ملی، به‌ویژه کوردها، قاطعانه این برچسب را رد کرده‌اند. بااین‌حال، از جانب مدعیان و نگرانان، نه‌تنها گامی صادقانه و ساختاری در جهت زدودن زمینه‌های این نگرانی و برقراری برابری واقعی برداشته نشده، بلکه مواجهه آنان به تولید سوءظن، فضاسازی تبلیغاتی، توجیه میلیتاریزاسیون و حذف سیستماتیک تقلیل یافته است. این رویکرد، درست بر خلاف ادعای حفظ انسجام، در حال ویران ساختن همان پیوندها و مشترکاتی است که توانسته بودند مردمان این جغرافیا را در کنار یکدیگر نگاه دارند.

کارکرد ابزاری یک اتهام و بازتولید حاکمیت تک‌محور

از منظر جامعه کوردستان، این ادعای موهوم پیش از آنکه بازتاب یک تهدید واقعی باشد، حربه‌ای هژمونیک است برای تداوم تمرکزگرایی و بستن درهای تصمیم‌گیری و مشارکت سیاسی به روی دیگر ملل. فرجام عینی این برچسب‌زنی، چیزی جز توجیه سرکوب، میلیتاریزه ماندن فضا و تحمیل هزینه‌های سنگین انسانی و تاریخی بر کوردستان نبوده است. در ادبیات علوم سیاسی، ساخت «دشمن موهوم» از سازوکارهای آشنای دولت‌های اقتدارگرا برای جعل همبستگی تحمیلی است. اگر برساختن یک دشمن خارجی در مقاطعی بتواند به وحدت کاذب درون‌مرزی بینجامد، تبدیل پاره‌های درونی یک سرزمین به «دشمن داخلی» هرگز به وحدت ختم نخواهد شد، بلکه بذر بی‌اعتمادی، نفاق پایدار و منازعه مداوم را بارور می‌سازد.

احزاب و جریان‌های ریشه‌دار و معاصر کوردستان با درک تاریخی این تهدیدات و هزینه‌های ویرانگر نزاع، در برنامه‌ها، اسناد رسمی و موضع‌گیری‌های علنی خویش همواره بر حل مسئله در چارچوب جغرافیای سیاسی ایران تاکید ورزیده‌اند تا راه را بر این سوءاستفاده ابزاری مسدود سازند؛ پیامی که بارها با تاکید بر بازتوزیع عادلانه قدرت و همزیستی برابر بیان شده، اما عامدانه از سوی جریان‌های مسلط نادیده گرفته می‌شود.

هراس از واقعیت: مواجهه با ریشه‌های بحران

اگر مدعیان تجزیه‌طلبی بر این باور خویش پافشاری می‌کنند، باید پرسید: این هراس عمیق از چه زاویه‌ای تغذیه می‌شود؟ آیا مدافعان تمرکز بر حقیقتی تلخ واقف‌اند که گمان می‌برند پنهان مانده است؟ اگر اقرار و خواست صریح کوردها برای مشارکت دموکراتیک در سرنوشت سیاسی ایران نادیده انگاشته می‌شود، چه پیش‌فرضی در پس‌زمینه ذهن مدعیان کار می‌کند؟ آیا آنان به‌خوبی می‌دانند چه ساختاری از محرومیت و سلب حق بر کوردستان تحمیل شده است و بیم دارند که عیان‌شدن تام این شکاف، دیگر جایی برای هم‌سرنوشتی باقی نگذارد؟

نمود بارز این تقابل معنایی را می‌توان در مواجهه محافل مرکزگرا با خیزش سراسری «ژن، ژیان، ئازادی» (زن، زندگی، آزادی) رصد کرد؛ جنبشی که خاستگاه آن کوردستان بود و مرزهای جهان را درنوردید، اما در عین حال خواب مدافعان الگوی تک‌صدایی را برآشفت. تلاش این جریان‌ها برای جایگزین کردن شعار اصیل جنبش با برساخته‌هایی چون «مرد، میهن، آبادی»، نه یک اختلاف سلیقه در کلمات، بلکه نزاعی فلسفی بر سر هستی‌شناسی انسان و جامعه بود. شعار جایگزین با تکیه بر سویه‌های مردسالارانه، دقیقا در تضاد با مطالبات رهایی‌بخش زنان و ملت‌ها قرار داشت و مفهوم میهن و آبادی را به ابزاری برای به محاق بردن حق «زندگی» و «آزادی» مبدل می‌کرد.

تمایز «زندگی کردن» و «صرفا زنده ماندن»

واژگان «زندگی» و «آزادی» همان گره‌گاه‌هایی هستند که پرده از مناسبات نابرابر تاریخی برمی‌دارند:

در ساحت زندگی: در پارادایم تحمیل‌شده سده اخیر، انسان کورد در جغرافیای سیاسی ایران هرگز نتوانسته است سیاست، اقتصاد و فرهنگ خود را به معنای راستین کلمه «زندگی» کند؛ او صرفا به بقا و «زنده ماندن» در شرایطی دشوار بسنده کرده است. این الگو، تمامی فضاهای بالندگی و عاملیت را از جامعه کوردستان ستانده است. در کدام مقطع تاریخی، این مردم سهمی متناسب و نهادینه‌شده در روندهای کلان تصمیم‌گیری و ترسیم آینده کشور داشته‌اند؟ کدام جایگاه اثرگذار سیاسی برای آنان به رسمیت شناخته شده است؟ و از این تمرکز اقتصادی و چپاول زیست‌محیطی، سهم کوردستان جز کولبری، توسعه‌نیافتگی سیستماتیک و محرومیت مزمن چه بوده است؟

در ساحت آزادی: آزادی بدون حق زیستن به زبان مادری، بیهوده و توخالی است. انسان کورد در این ساختار از آموزش آزادانه و گسترش زبان خویش محروم بوده و هویت فرهنگی او همواره با عینک امنیتی نگریسته شده است. الگوی مسلط، آزادی را به اسارت گرفته و زیست شهروندان را در گرو تعاریف تحمیلی از تمامیت‌خواهی قرار داده است؛ الگویی که گویی میهن را در برابر زندگی، و آبادی فیزیکی را مقدم بر کرامت و آزادی انسانی می‌نشاند.

در چنین وضعیتی، پارادوکس بزرگ آشکار می‌شود: اگر جامعه‌ای از مشارکت سیاسی، عدالت اقتصادی، هویت فرهنگی و حقوق بنیادین بشری خویش محروم بماند و هم‌زمان با اتهام همیشگی تجزیه‌طلبی به حاشیه رانده شود، این تحمیل‌کنندگان بی‌عدالتی هستند که بنیان‌های هرگونه پیوند مشترک را تخریب می‌کنند، نه دادخواهان برابری.

تغییر زاویه دید: چه کسی باید با چه کسی بماند؟

فرصت تاریخی بازسازی ایران در گرو دگرگونی بنیادین در همین زاویه دید است: این کوردستان نیست که باید مدام وفاداری خود را به سیستمی نابرابر اثبات کند؛ این مدافعان تمرکز هستند که اگر خواهان کشوری مشترک و پایدارند، باید بیاموزند چگونه بر مبنای احترام، کرامت و برابری تام با کوردستان بمانند.

ماندن در کنار کوردستان و هم‌زیستی با آن، نه یک حق طبیعی تضمین‌شده برای حاکمان مرکزگرا، بلکه یک «انتخاب دموکراتیک و داوطلبانه» از سوی جامعه کوردستان است که بدون پذیرش شروط بنیادین برابری میسر نخواهد بود. این پیوند نیازمند گفت‌وگوی صادقانه، به رسمیت شناختن اراده ملل، تمرکززدایی کامل از ساختار قدرت و نفی نهایی هرگونه فاشیسم و تک‌صدایی است.

کوبیدن مداوم بر طبل اتهام تجزیه‌طلبی، بستن چشم بر واقعیت تاریخی و تلاش برای سرکوب مطالبات هویتی، نه‌تنها چاره‌ساز نیست، بلکه می‌تواند همان فرجام ناخواسته را به واقعیتی محتوم بدل سازد. اگر خواهان آینده‌ای مشترک هستید، باید بپذیرید که وحدت از مسیر زور و سرکوب نمی‌گذرد؛ وحدت راستین تنها از دل برابری حقوقی، احترام به چندگانگی و آزادی بی‌قیدوشرط انسان زاده می‌شود.

***

امکان همکاری دفاعی اسرائیل و عربستان در برابر حوثی‌ها و هزینه‌های آن



در پی تشدید حملات موشکی و پهپادی شبه‌نظامیان حوثی وابسته به رژیم ایران علیه اهداف اقتصادی عربستان، روزنامه جروزالم پست در تحلیلی از افزایش همکاری‌های اطلاعاتی میان تل‌آویو و ریاض و احتمال شکل‌گیری یک چتر دفاعی مشترک خبر داد؛ هرچند موانع سیاسی همچنان بر این روند سایه افکنده است.

روزنامه اسرائیلی جروزالم پست در تحلیلی به قلم «ست فرانتزمن» نوشت که ناتوانی سامانه‌های کنونی پدافندی عربستان در دفع کامل حملات حوثی‌ها به فرودگاه ریاض و تأسیسات نفتی آرامکو، موضوع کمک‌های نظامی و امنیتی اسرائیل به این پادشاهی را به یکی از محورهای داغ تحولات منطقه تبدیل کرده است. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا نیز با تأکید بر نقش حمایتی اسرائیل تصریح کرده که تل‌آویو کمک‌های شایانی به ریاض ارائه کرده و این رویکرد می‌تواند روند پیوستن عربستان به پیمان ابراهیم را تسریع کند.

بر اساس این تحلیل، حملات حوثی‌ها به شریان‌های اقتصادی منطقه پس از آغاز جنگ غزه و با توقیف کشتی تجاری «گلکسی لیدر» در دریای سرخ ابعاد بین‌المللی یافت و اکنون با هدف قرار دادن تأسیسات حیاتی عربستان وارد فاز خطرناکی شده است. از این رو، ریاض در شرایط کنونی نیاز مبرمی به رادارهای پیش‌اخطار و لایه‌های پدافندی پیشرفته اسرائیل از جمله سامانه‌های «گنبد آهنین»، «فلاخن داوود» و موشک‌های رهگیر «پیکان ۲» (Arrow 2) دارد تا بتواند ترکیب موشک‌های بالستیک، کروز و پهپادهای انتحاری حوثی‌ها را مهار کند. منابع امنیتی فاش کرده‌اند که ارتش اسرائیل در حال حاضر در چارچوب تبادل اطلاعات راهبردی، ارائه هشدارهای زودهنگام هوایی و ایجاد بانک اهداف نظامی از مواضع حوثی‌ها، کمک‌های فزاینده‌ای به ریاض ارائه می‌دهد؛ فرآیندی که در هماهنگی نزدیک با فرماندهی مرکزی ایالات متحده (سنتکام) هدایت می‌شود.

با وجود این نیازهای مبرم نظامی، موانع سیاسی سنگینی بر سر راه اتحاد علنی تل‌آویو و ریاض وجود دارد. محمد بن‌سلمان، ولیعهد عربستان، به‌رغم فشارهای واشنگتن، ورود به یک کارزار نظامی مشترک و عادی‌سازی روابط را به گام‌های ملموس در جهت تشکیل دولت مستقل فلسطینی مشروط کرده است. علاوه بر این، ارتش اسرائیل نیز به دلیل تمرکز سامانه‌های رهگیر خود برای محافظت از جبهه‌های داخلی در برابر تهدیدات موشکی مستقیم رژیم ایران، با محدودیت‌های لجستیکی در انتقال این تجهیزات به خارج از مرزهای خود روبه‌روست.

با این همه، جروزالم پست تأکید می‌کند پیوند ساختارهای دفاعی میان اسرائیل، عربستان، امارات و مصر می‌تواند دیواری نفوذناپذیر در برابر ماجراجویی‌های سپاه پاسداران و گروه‌های نیابتی‌اش از باب‌المندب تا تنگه هرمز ایجاد کند؛ همکاری چندجانبه‌ای که علاوه بر خنثی کردن راهبرد جنگ فرسایشی تهران، موازنه امنیتی خاورمیانه را به زیان جمهوری اسلامی تغییر خواهد داد.

منبع: روزنامه جروزالم پست / بازتنظیم در کوردستان میدیا

KURDISTAN
Publishing by Democratic Party of Iranian Kurdistan
NO: 929 22 October 2026

ارگان و وبسایت مرکزی حزب دموکرات کوردستان ایران

کوردستان میدیا و کوردکانال در اینترنت
www.kurdistanmedia.com www.kurdch.tv

Yahsat @ 52.0 East . Frequency : 11420
Polarisation : Vertical
Symbol Rate : 27500 . FEC 3/4

Eutelsat 8 West B at 8.0 . Frequency: 11637
Polarisation: Vertical
Symbol Rate: 27500

آدرس ایمیل وبسایت و روزنامه‌ی کوردستان:
info@kurdistanmedia.com
ایمیل تشکیلات مخفی:
Tashkilat.kdp92@gmail.com

قانون بر کاغذ، در واقعیت مرده؛ زنده‌باد نافرمانی مدنی

(کوردستان، آزمایشگاه اصلی شکست این قانون‌گرایی کاذب)

حمید محسنی



کوردستان آزمایشگاه شکست قانون‌گرایی کاذب است؛ جغرافیایی که در آن نافرمانی مدنی از یک واژه انتزاعی به واقعیت میدانی بدل شده تا نشان دهد اراده زیست جمعی، قوانین مومیایی‌شده استبداد را از اعتبار ساقط کرده است.

در سپهر سیاسی ایران، ما با پدیده‌ای شگفت و در عین حال دردناک روبه‌رو هستیم: «تورم تقنینی» در کنار «قحطی عدالت». حاکمیت، گویی در یک «تولید انبوه قانون‌نما» گرفتار شده است. هر روز، بخشنامه‌ای، تبصره‌ای یا طرحی از لوله‌های مجلس سرازیر می‌شود که می‌خواهد شکاف عمیق میان حاکمیت و مردم را با ملات «کلمه» پر کند. اما این کلمات، در همان لحظه انشا، مرده به دنیا می‌آیند. آن‌ها نه «قانون»، که «طلسم» هستند؛ اوراقی نوشته‌شده برای ترساندن، نه برای سامان دادن. این همان وضعیتی است که می‌توان آن را «آکادمیک‌سوزی حقوقی» نامید؛ جایی که جوهر خودکار، پیش از خشک شدن بر کاغذ، اعتبار خویش را در مواجهه با واقعیت خشن قدرت از دست می‌دهد.

این قانون مرده، در مواجهه با «واقعیت زندگی»، با یک اصطکاک بنیادین روبه‌رو می‌شود؛ اصطکاکی که در جغرافیای کوردستان به اوج خود می‌رسد. حاکمیت با قوانین مومیایی‌اش سعی دارد هویت جمعی را از نو تراش دهد، اما در مقابل، با حقیقتی عریان روبه‌روست: کوردستان، نه فقط یک جغرافیا، که «آزمایشگاه شکست قانون‌گرایی کاذب» است.

در اینجا، «حزب دموکرات کوردستان ایران» صرفا یک نام نیست؛ بلکه تبلور «سازمان‌یافتگی زیسته» در میان مردم است. این حزب، با تکیه بر «پایگاه اجتماعی و توده‌ای عمیق» خود، نشان داده است که چگونه می‌توان در برابر یورش ساختارهای امنیتی، «همبستگی سیاسی» را زنده نگه داشت. برخلاف تصور حاکمیت که قانون را ابزاری برای «پراکنده کردن» جامعه می‌بیند، حضور ریشه‌دار این جریان در کوردستان، «انسجام ارگانیک» ایجاد کرده است. از ریشه‌های تاریخی حزب دموکرات که در «گوشت و پوست و استخوان» جامعه ریشه دوانده، تا انفجار هستی‌شناختی «زن، زندگی، آزادی»، ما شاهد یک حقیقت بزرگ هستیم: «قانون حاکمیت، هرگز نمی‌تواند بر اراده توده‌ای که خود را سازمان‌یافته بازتعریف کرده، غلبه کند.»

آنچه در کوردستان رخ می‌دهد، فراتر از یک تقابل سیاسی ساده است؛ این «رویارویی دو پارادایم» است. از یک سو، قانونی که از بالا به پایین، با هدف «بازآفرینی سکون» طراحی شده، و از سوی دیگر، جنبشی که از پایین به بالا، با پشتوانه پایگاه اجتماعی پایدار، «پویایی زندگی» را بازپس می‌گیرد. جنبش «زن، زندگی، آزادی» نه یک رخداد تصادفی، که «فرزند خلف» همان سازمان‌یافتگی ریشه‌داری است که نشان داد «حق»، نه از پارلمان‌ها، که در «زیست جمعی» و «پیوندهای پایدار میان مردم و تشکیلاتشان» خلق می‌شود.

اینجاست که مفهوم «نافرمانی مدنی زنده» از یک واژه انتزاعی به یک «واقعیت میدانی» بدل می‌شود. وقتی یک جامعه، به مدد ریشه‌های سیاسی خود، از قوانین ناعادلانه سرپیچی می‌کند، در واقع دارد «مرزهای انسانیت» را بازتعریف می‌کند. این کنش، یک «جغرافیای مقاومت» خلق می‌کند؛ جایی که قانون حکومتی، در برابر «قانون زندگی»، به یک «جسد بی‌اعتبار» تقلیل می‌یابد.

در نهایت، ما باید بدانیم که مرگ قانون کاغذی، پیش‌شرط تولد قانون انسانی است. تاریخ نشان داده است که هیچ ساختار سیستماتیکی، حتی اگر با تمام توان پلیسی و حقوقی خود تلاش کند، نمی‌تواند جلوی «جریان زندگی سازمان‌یافته» را بگیرد. نافرمانی مدنی، نه برای ویرانی، بلکه برای «بازسازی معنا» است. ما در حال نوشتن قانونی هستیم که جوهرش از خون دل و عقل جمعی است، نه از مرکب چاپخانه‌های حکومتی. این قانون نانوشته، همین حالا در حال اجراست؛ در هر «نه» گفتن سازمان‌یافته، در هر «ایستادگی ریشه‌دار توده‌ای»، و در هر «لبخند معنادار» به آنچه که دیگر باور نداریم.

قبل از خداحافظی

گفتمان نوین و آرمان‌های ما



ناهید حسینی

هر نسلی جهان را به شیوه و از زاویه دید خود تجربه می‌کند. ابزارهای ارتباطی، سبک زیست، مناسبات اجتماعی و حتی جنس پرسش‌هایی که در برابر انسان قد علم می‌کنند، همگام با گذر زمان دستخوش دگرگونی می‌شوند. با این حال، در میانه این دگرگونی‌های مداوم، برخی آرمان‌ها همچنان زنده، پویا و پابرجا می‌مانند؛ آرمان‌هایی بنیادین چون آزادی، کرامت انسانی، حق تعیین سرنوشت و ساختن جامعه‌ای شایسته که انسان بتواند در آن با هویت، زبان و اندیشه مستقل خود زیست کند.

پرسش بنیادین در این نقطه شکل می‌گیرد: اگر آرمان‌ها قابلیت انتقال از نسلی به نسل دیگر را دارند، آیا زبان و شیوه بیان این آرمان‌ها نیز نباید همگام با تحولات بین‌نسلی بازآفرینی شود؟

نسل‌های پیشین، مفاهیم سیاسی را در بسترهای زیستی و تاریخی متفاوتی تجربه کرده‌اند. برای آنان، مبارزه، مقاومت، تبعید، زندان، مبارزه مسلحانه، دوری از زادگاه و ایستادگی بر سر هویت در برابر سرکوب و خفقان، بخشی از تجربه ملموس و روزمره حیات بود. طبیعی است که چنین تجربه‌ای، زبان و ادبیات سیاسی خاص خود را خلق کند.

اما نسل نوین در جهانی کاملا متفاوت بالیده است.

جوان این روزگار، چه در همان سرزمینی زیست کند که پیشینیان برای آزادی‌اش رزمیده‌اند و چه هزاران کیلومتر دورتر از زادگاهش در دیاسپورا چشم به جهان گشوده باشد، بخش عمده‌ای از حافظه تاریخی خود را نه از طریق مواجهه مستقیم، بلکه از دریچه کتاب‌ها، تصاویر، فضای مجازی و روایت‌های نسل‌های پیشین شناخته است. او در دنیایی با شبکه‌های ارتباطی گسترده و فراملی نفس می‌کشد و به طور همزمان با زبان‌ها، فرهنگ‌ها و اندیشه‌های متکثری در پیوند و تعامل است.

این دگرگونی هرگز به معنای گسست یا فاصله گرفتن از آرمان‌های بنیادین نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد نشان می‌دهد که نسل تازه، همان دغدغه‌ها و پرسش‌های دیرین را با زبانی نو و صورت‌بندی متفاوتی بیان می‌کند.

برای نمونه، هنگامی که از «آزادی» سخن می‌گوییم، نسل نو در پی آن است که آزادی چه معنا و دستاورد ملموسی در زندگی روزمره‌اش دارد؟ وقتی از «هویت ملی» می‌گوییم، دغدغه‌اش این است که این هویت در بستر تجربه زیسته او در مهاجرت، در دنیای مجازی یا در فضایی چندفرهنگی چگونه بازتعریف می‌شود؟ و آنگاه که از «آینده سیاسی» حرف می‌زنیم، او در جست‌وجوی جایگاه و نقش فردی خویش در این منظومه است.

درست در همین نقطه است که نقش و کارکرد «زبان سیاسی» اهمیتی دوچندان می‌یابد.

زبان سیاسی صرفا گردآوری مشتی واژه، اصطلاح و شعار ثابت نیست؛ زبان، شاهرگ ارتباط و تفاهم است. از این رو، هرگاه مخاطب و جهان‌بینی او دگرگون شود، بدیهی است که شیوه‌های تعامل نیز نیازمند بازنگری زبانی و مجهز شدن به گفتمانی معاصر، روزآمد و کارآمد خواهد بود.

این ضرورت هرگز به معنای عقب‌نشینی از اهداف و دستاوردهای تاریخی نیست؛ برعکس، اگر قرار است آرمانی بالنده و زنده بماند، ناگزیر است شیوه‌های ارتباطی خود با نسل‌های تازه را بازتعریف کند و پیام اصیل خویش را به زبانی روشن، منطبق بر اقتضائات روز و قابل فهم برای مخاطب امروز بازگو نماید.

از این منظر، ارتباط و همگرایی با نسل نو نباید به جذب صوری یا افزایش آماری اعضا محدود شود؛ آنچه بسیار مهم‌تر و حیاتی‌تر است، برقراری گفت‌وگویی سازنده و هم‌افزا میان نسل‌هاست؛ گفت‌وگویی دوسویه که در آن، نسل‌های پیشین تجارب انباشته خود را منتقل کنند و در برابر، نسل نوین نیز مجال و حق طرح ایده‌ها، نقدها و پرسش‌های اصیل خود را داشته باشد.

چنین نگرشی به ما یاری می‌رساند تا توازنی پویا میان «تجربه» و «تحول» برقرار سازیم. تجارب نسل‌های گذشته، گرانبهاترین سرمایه جمعی ما هستند و هیچ جامعه‌ای نباید آنها را به دست فراموشی بسپارد. با این وجود، این تجارب تنها زمانی ارزش واقعی خود را نشان می‌دهند که قادر به پاسخگویی به بحران‌ها و پرسش‌های امروز باشند، نه آنکه به تکرار ملال‌آور نوستالژی‌ها و ورق زدن تقویم‌های گذشته بدل شوند.



در این مسیر، رسانه‌های کوردی بار مسئولیتی سنگین و تاریخی بر دوش دارند. رسانه صرفا تریبونی برای انتشار خبر و بیانیه‌های حزبی نیست، بلکه می‌تواند بستری برای گفت‌وگو، پرسشگری، آموزش و پیوند بین‌نسلی باشد. به‌ویژه در روزگاری که بخش اعظم نسل نو از مجرای فضای مجازی و پلتفرم‌های دیجیتال با جهان پیوند برقرار می‌کند، لحن گفتار، گزینش موضوعات و هنر انتقال پیام، نقشی تعیین‌کننده می‌یابد.

شاید بنیادین‌ترین پرسش امروز ما این باشد: چگونه می‌توانیم بی‌آنکه از آرمان‌های اصیل خویش دست بکشیم یا از اصول خود عدول کنیم، زبان و ابزارهای ارتباطی‌مان را با ضرب‌آهنگ زمانه همگام سازیم؟

آرمان‌ها را می‌توان تنه استوار یک درخت دانست؛ اما هیچ درختی تنها با تنه خود زنده نمی‌ماند، بلکه برای بقا و رویش ناگزیر است با گردش هر فصل، شاخه‌ها و برگ‌هایی نو و باطراوت برآورد.

قرار نیست نسل نو صرفا تماشاگر یا شنونده خاموش تاریخ ما باشد؛ روزی فرا خواهد رسید که خود او سازنده بخش مهمی از این تاریخ خواهد بود. مسئولیت امروز ما، دیکته کردن نحوه اندیشیدن به نسل جوان نیست؛ بلکه وظیفه داریم با زبانی زنده و فضایی گشوده، بستری فراهم کنیم تا میراث گذشتگان را بشناسد، پرسش‌هایش را بی‌پروا مطرح کند و سهم تاریخی خود را در صورت‌بندی فردا بازیابد.

آرمان‌ها زمانی زنده می‌مانند که بتوانند از نسلی به نسل دیگر جاری شوند؛ نه در قامت گزاره‌هایی شعاری و هزاربار تکرارشده، بلکه در جایگاه اندیشه‌ای پویا که هر نسلی از نو آن را بفهمد، در زیست خود بیازماید و با زبان زمانه‌اش بازآفرینی کند.